

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت  
الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

نام کتاب: دانستیهای ولایت

نام نویسنده: محمد تقی صرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِدَ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرَ مَنْ نَصَرَهُ

وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

## غدیر خم

در سال دهم هجرت، پیامبر گرامی اسلام، آخرین حج خود را موسوم به «حجة الوداع» انجام داد و در حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت بودند، بطرف مدینه باز می گشت. چون به محل «غدیر خم» رسیدند، حضرت دستور توقف دادند.

زیرا طبق آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. «۶۷مائده» ای رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ نمایی، رسالت را به انجام نرسانده ای.» پیامبر خدا ﷺ موظف شدند، جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند.

وقتی همه در آنجا جمع شدند، برای پیامبر بوسیله کجاوه ها، منبری درست کردند و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستیکه من در میان شما دو چیز پربها، امانت می گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: «الست أولیٰ بانفسکم؟ قالوا: اللّٰهم بلی.» آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.» «هرکه من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود، از منبر پایین آمد. بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و داخل خیمه خود شد و دستور داد: در مقابل خیمه خود، خیمه ای برای علی علیه السلام بر پا کنند و علی علیه السلام در آن بنشیند و مردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی علیه السلام رفته و به او مبارک باد می گفتند و با عبارت: السلام علیک یا امیر المؤمنین بر او سلام می نمودند.

تعداد کسانی که این حادثه را دیده و با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در این هنگام آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. «۳۰مائه» «امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

احمد بن حنبل در «مُسْنَد» خود گوید:

«برأ بن عاذب» گفت: به اتفاق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خُم فرود آمدیم و برای نماز جماعت فراخوانده شدیم. زیر دو درخت را تمیز کردیم. آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز ظهر به جای آورد و دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان به آنها سزاوارترم؟ گفتند: آری. راوی می گوید: آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: هر که را من مولایم، علی مولای اوست. بارها! دوست بدار آن که با علی دوستی کند و دشمن باش آن که را با علی دشمنی کند. پس از این ماجرا عمر با علی دست داد و گفت: «گوارایت باد! صبح و شام نمودی درحالی که مولای هر مرد و زن مؤمنه شده ای»

جابر بن عبدالله انصاری

او که از اصحاب بدر است و اولین زائر قبر شریف امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و حامل سلام پیامبر برای امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. بعد از رحلت پیامبر، در کوچه ها و مجالس فضائل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای مردم می گفت و صدا می زد:

عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ

یعنی: علی بهترین انسان است و کسی که این را قبول نکند کافر است!

او توصیه می کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تربیت کنید و هر که

دشمن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می کرده است!

او در جنگ صفین با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. عاقبت در سن ۷۸ سالگی در زمان امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در مدینه وفات

نمود.

## رحلت رسول خدا ﷺ

هنگامیکه رسول خدا ﷺ در بستر رحلت افتاده بود، به علی علیه السلام فرمود: ای برادر! تو حاضر هستی به وصایای من عمل کنی و قرضهای مرا اداء نمایی و امور مرا بعد از من، اداره کنی؟  
امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری یا رسول الله! حضرت فرمود: نزدیک من بیا! علی علیه السلام نزدیک رفت. رسول خدا ﷺ او را بخود چسباند و انگشتر خود را آورد و فرمود: این را بگیر و در انگشت خود نما! سپس شمشیر و زره و سلاح خود را خواست و آنها را به علی علیه السلام داد. همچنین پارچه ای را که در وقت حمل سلاح، بر شکم می بست، به علی علیه السلام داد و فرمود: با استعانت از خدا، به خانه خود برو.

همینکه مریضی پیغمبر سخت شد، و رحلت حضرتش گردید، به علی علیه السلام فرمود: ای علی! سر مرا در دامن خود بگذار که امر خداوند عالمیان رسیده است. چون روح من از بدنم خارج شد، آنرا با دست بگیر و بر صورتت بکش. بعد صورت مرا بطرف قبله نما و به تجهیز (غسل و کفن و نماز و دفن) من بپرداز.

و اول تو بر من نماز بخوان و از من دور نشو تا مرا دفن کنی. و در انجام همه این کارها، از خداوند یاری بطلب!

علی علیه السلام سر پیغمبر را در دامن خود قرار داد. در این موقع حضرت بیهوش شد. چشم فاطمه (سلام الله علیها) که به این صحنه افتاد، گریست و ندبه کرد و گفت:

«وایبض یتسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل»

«یعنی پیغمبر، سفید رویی است که مردم ببرکت روی او طلب باران می کنند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.»

رسول خدا ﷺ صدای فاطمه (سلام الله علیها) را شنید و چشمهای خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: ای دختر! این زبان حال عمویت ابوطالب بود. این رانگو! بلکه بگو:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ «آل عمران

۱۴۴» یعنی محمد ﷺ فقط فرستاده خداست. آیا اگر او رحلت کند و یا کشته شود، شما به آیین

پدرانتان بر می گردید؟»

وقتی پیغمبر رحلت نمود، علی عليه السلام مشغول غسل و تجهیز حضرت شد.

افضل بن عباس را خواست و به او فرمود که آب تهیه کند. فضل آب می آورد و علی عليه السلام بدن

حضرت را غسل می داد.

همینکه تجهیز بدن پیغمبر تمام شد، علی عليه السلام جلو ایستاد و به تنهایی بر بدن مقدّسش نماز خواند.

در این موقع عده ای در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلیفه را انتخاب نمودند!! «منتهی الامال»

## دعوت یوم الانذار

در سال سوم بعثت، پیامبر مأمور شد تا اسلام را علنی کند و دعوت به اسلام را از فامیل خود شروع نماید. پیامبر در حالیکه خدیجه همسرش بود، چهل نفر از قریش را دعوت کرد و اسلام را به آنها عرضه نمود و فرمود: هر که در ایمان بمن سبقت بگیرد، او جانشین و وزیر و برادر من است. از آن چهل نفر کسی این دعوت را نپذیرفت جز علی علیه السلام. بنابراین پیامبر علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

وقتی مشرکین تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند، علی حاضر شد برای حفظ جان پیامبر خود را بخطر بیاندازد و در بستر پیامبر بخوابد تا مشرکین متوجه خارج شدن حضرت نشوند. و این کار چنان با ارزش بود که در شأن علی مرتضی این آیه نازل شد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ بقره ۲۰۷

## ازدواج

ازدواج مبارک علی علیه السلام با فاطمه (سلام الله علیها) در سال دوم هجری اتفاق افتاد. که حاصل این ازدواج، حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بوده است.



## جنگ خندق

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزارنفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان از کثرت لشگردشمن دچار هراس شده بودند. در این زمینه قرآن می فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ﴾ یاد بیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند. دشمن ۲۷ روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید. احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی علیه السلام خارج شد و در مقابل او قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است. علی علیه السلام بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تار و زیامت، برتر است.

## جنگ خیبر

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد.

مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی علیه السلام مأمور فتح آن شد. او برای فتح این قلعه با مرحب خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت.

سپس ربیع و عنتر خیبری و مرّه و یا سرو دیگر شجاعان یهود را از پای درآورد. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند. علی علیه السلام در عملی اعجاب انگیز در قلعه را از جا درآورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

## جنگ ذات السلاسل

در جنگ ذات السلاسل که ۱۲۰۰۰ نفر از قبیله یا بس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشکر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد. تا اینکه علی علیه السلام فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بر دشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره و العادیات در باره این پیروزی نازل شد.

## جنگ حنین

در جنگ حنین نیز سپاه دشمن با ۱۲۰۰۰ نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاه های کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما با رشادت علی علیه السلام که بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار مشرکین بنام ابو جردل، دشمن رو به هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام پایان رسید.

## علم و حکمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی علیه السلام باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی علیه السلام مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی علیه السلام ، علم و فقه هم از دنیارفت. عمر هفتاد بار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد!

پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء به باقی مردم! و بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است!

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و تویی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل مشکلات امت به غیر تو انجام نمی شود.

آیاتی که بر مقام علی علیه السلام دلالت می کند:

«این بخش از کتاب ولایت از انتشارات جهاد سازندگی استفاده شده است.»

۱- ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا

يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ «توبه ۱۹»

درباره نزول این آیه آمده است که: عباس و طلحه و حمزه به هم فخر می فروختند. عباس عموی پیامبر می گفت: افتخار من این است که آب زمزم در دست ما است و ما به حاجیان آب می دهیم. طلحه می گفت: من کلید دار کعبه هستم.

حمزه هم به چیز دیگری افتخار می کرد. امیرمؤمنان که حضور داشت فرمود: من شش ماه قبل از همه شما ایمان آوردم و با پیامبر نماز می خواندم و از همه بیشتر جهاد نمودم.

خواستند داوری نزد پیامبر ببرند که این آیه نازل شد: آیا آب دادن به حاجیان و کلید داری کعبه را برابر می دانید با کسی که ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ این ها در نزد خدا مساوی نیستند و خدا ظالمین را هدایت نمی کند.

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ

النَّاسِ﴾ «مائده ۶۷»

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر نکنی رسالتش را انجام

نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی علیه السلام به مردم، نازل شده است.

۳- ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ «فاتحه ۶»

پیامبر فرمود: ای علی! تو صراط مستقیم هستی!

۴- ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ «رعد ۷»

۵- ﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ «بقره ۷۴»

«آنانکه اموال خود را در روز و شب، آشکار و پنهان انفاق می کنند، در پیشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهی بر آنان نیست.»

این عباس گفته است: آیه فوق درباره علی علیه السلام نازل شد. آن زمانیکه آن حضرت چهاردرهم داشت. یکدرهم را در روز و یکی را در شب و یکدرهم آشکار او درهم چهارم را در پنهانی صدقه داد.

۶- ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾ «بقره ۴۰»

«به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا نمایم.»

مفسرین گفته اند یعنی: به ولایت علی علیه السلام وفا کنید تا من هم بهشت رفتن شما را وفا کنم.

۷- ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ «نساء ۳۶»

«به پدر و مادر نیکی کنید.»

پیامبر فرمود: برترین والدین و سزاوارترین والدین، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند.

۸- ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ «آل عمران ۱۰۲»

«به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.»

در تفسیر نورالتقلین آمده که مراد از ریسمان الهی، علی علیه السلام است.

۹- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ «نساء ۱۷۴»

«ای مردم! برهان الهی نزد شما آمد و ما بسوی شما نور آشکاری را نازل کردیم.»

آمده که مراد از برهان، پیامبر اسلام و مراد از نور، علی علیه السلام است.

۱۰- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ «توبه ۱۱۹»

«ای مؤمنین! تقوا داشته و با صادقین باشید.»

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که مراد از صادقین، علی علیه السلام است.

و...

## آیات دیگر قرآن در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام

آیات زیادی در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده که باید به کتب تفسیر از جمله نورالثقلین و جامع و غیره مراجعه شود.

تعدادی از آنها در بالا ذکر شد و تعدادی دیگر فهرست وار ذکر می گردد:

﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾، ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾، ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾، ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾، ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ﴾، ﴿فَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾، ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾، ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا﴾، ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾، ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾، ﴿وَإِذَا حَاجْتُمْ...﴾، ﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ...﴾، ﴿اجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...﴾، ﴿اتَّمَّانَتِ مَنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾، ﴿الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾، ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفَ بِعَهْدِكُمْ﴾، ﴿وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾، ﴿فَلَمَّا جَاءتِ الْبَيِّنَاتُ...﴾، ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ...﴾، ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَنُورٌ﴾، ﴿وَإِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾، ﴿وَنَادَىٰ اصْحَابَ الْجَنَّةِ «هُوَ الَّذِي آيَدِكُمْ بِنُصْرَتِهِ﴾، ﴿بِرَأْيِهِ مِنَ اللَّهِ...﴾، ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ...﴾، ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ﴾، ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي﴾، ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾، ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَب...﴾، ﴿إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ...﴾

### فرشته ای با ۲۴ صورت

روزی فرشته ای نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد که دارای ۲۴ صورت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای دوست

من جبرئیل! تاکنون تورا به این صورت ندیده بودم؟

فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من محمود هستم که خداوند مرا فرستاده است تا نور را به

ازدواج نور در بیاورم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج

علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی

وصیّه. حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ.

از آگاهان پرسید:

«از ابن عباس در تفسیر آیه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾** نحل ۴۳ یعنی: از آگاهان پرسید. سؤال شد.

اوجواب داد: آنها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»

نامگذاری توسط خدا

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: وقتی امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شد، فاطمه (سلام الله علیها) به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نامی برای این کودک انتخاب کن! علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من قبل از پیامبر این کار را نمی‌کنم. سپس کودک را به نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بردند و خواهش کردند که اسمی بر او بگذارد. حضرت فرمود: من در نامگذاری این کودک بر خدا سبقت نمی‌گیرم. در این هنگام وحی نازل شد و جبرئیل سلام خدا را ابلاغ کرده و گفت: خدا می‌فرماید: علی بن ابیطالب برای تو مانند هارون برای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. نام پسر هارون را که شُبْرُ است بر او بگذار. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: لغت من عربی است؟ جبرئیل گفت: عربی شُبْرُ، حسن است.

پس نام «حسن» را بر این کودک گذاشتند.

شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدرخانم آیت الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشم جوانی داشت. من دیدم که در مسجد بالاسر آن زمان که تاریک بود، در سن نودسالگی بدون عینک قرآن می‌خواند.» ایشان تعریف کرد که من به همراه آیت الله گلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم. ما از بصره سوار قطار شدیم. قطارها صندلی نداشت و یک اتاقی بود که من و آقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم. ناگهان عرب‌های بادیه نشین ریختند در قطار و قطار پر شد و حرکت کرد. یکی از عرب‌ها پایش را توی دامن من دراز کرده بود. من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوار حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است.



به این فکر افتادم که این زوّار حسین علیه السلام است. لذا همه اش تبرک است. پای پیاده آمده بود ولای انگشتان پایش گل بود. بدون اینکه آن عرب بفهمد، یک مقدار از آن گل را گرفتم و به پشت چشم مالیدم و ناگهان دیدم که عینک نمی خواهم. نزدیک را می بینم. دور را می بینم. وضع بینایی ام عالی است.»

### شفا از جناب حرّ بن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است فرموده بودند: من در زمان طلبگی «تب لازم» داشتم. این تب انسان را رهانمی کرد. خیلی اوقات هم کسی را می کشته است. ضعف روی ضعف پدیدمی آمد تا منجر به فوت می شد. من هم مرگم نزدیک شده بود. رفقا می خواستند به زیارت حرّ بروند. من هم حوصله ام سر رفته بد و به آنها گفتم مرا هم ببرید. گفتند نمی شود. گفتم هرطوری هست مرا ببرید. اگر شده روی دوش شما باشم.

طلبه ها این کار را کردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه ها زیارتشان را که کردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و رفقا دنبال تفریح رفتند. و منم زیارتم را کردم پ. یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچه فلج و ناتوان و عقب مانده آمد. او را کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت و یک شبکه را گرفت و گفت: «یاکاشف الکرّب عن وجه الحسین! اکشف کربی بحقّ مولاک الحسین.» یعنی ای کسیکه غم و غصه را از حسین برطرف می نمودی! غم و غصه مرا هم بحق حسین برطرف کن!

آن زن شبکه دوم را گرفت و این جمله را گفت. شبکه سوم را گرفت و این جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت و گفت مادر!

آری بچه خوب شد. فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی نداشته و ائالش را بسیار دیده بود. این زن یک تعظیم و تشکری کرد و از حرم حضرت حرّ بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت! من که یک واعظ و طلبه هستم و مروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟ می توانست بلند شوم. لذا افتان و خیزان تا پای ضریح آمدم و شبکه را گرفتم و گفتم: «یا کاشف الکرّب عن وجه الحسین! اکشف کربی بحقّ مولاک»

سپس همانند آن زن، شبکه دوم را گرفتم و همین جمله را گفتم. بعد شبکه سوم را هم گرفتم و این دعا را کردم. ناگاه دیدم مثل آب که روی آتش بریزند بدن گرم من، سرد شد. دیدم قدرت دارم. بلند شدم و ایستادم. دیدم می توانم راه بروم. بنا کردم به راه رفتن. حتی دیدم می توانم بدوم! بنا کردم به دویدن! آمدم نزد طلبه ها و گفتم بیائید! خوب شدم.»

## عبادت امام سجاد علیه السلام

امام باقر علیه السلام می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی علیه السلام در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی علیه السلام، عبادت کند؟

## حجرالاسود به صدا درآمد!

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، محمد بن حنفیه که برادر امام حسین علیه السلام بود نزد امام سجاد علیه السلام رفت و گفت:

ای برادر زاده! می دانی که پیامبر، علی علیه السلام را وصی خود قرار داد و علی علیه السلام هم امام حسن علیه السلام را وصی خود قرار داد. حال که پدرت به شهادت رسیده است، جانشین خود را مشخص نکرده و چون من عموی تو و پسر امیرالمؤمنین علیه السلام هستم و از تو بزرگتر می باشم! پس در مورد امامت با من نزاع نکن و مرا امام بدان!!

امام سجاد علیه السلام فرمود: ای عمو! از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تورا از اینکه جزء جاهلان باشی، برحذر می دانم!

ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادت با من در امر امامت عهد و پیمان بست. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در نزد من است. پس دنبال این امر نگرد که می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوالت آشوب و اختلال روی دهد! خداوند متعال امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین علیه السلام قرار دهد و اگر می خواهی به

این امر یقین کنی بیا با هم نزد حجر الاسود برویم تا از او نظر بخواهیم و حقیقت امر را از او جویا شویم.

محمد قبول کرد و با امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود: اول تو در پیشگاه خدا تضرع کن از او بخواه تا حجر با تو صحبت کند. سپس حقیقت را از حجر پیرس!

محمد شروع به مناجات کرد و خدارا صدا زد! ولی سخنی از حجر نشنید!

امام فرمود: ای عمو! اگر تو جانشین امام حسین علیه السلام بودی حجر با تو حرف می زد و جواب تورا می داد.

محمد گفت: ای برادرزاده! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن!

امام دعا کرد و فرمود:

ای حجر! ب حق خداوندی که عهد و میثاق تمام پیامبران و اوصیاء و تمامی مردم را در تو قرار داده قسم می دهم که بگویی بعد از حسین بن علی علیه السلام چه کسی امام است؟ ناگاه حجر الاسود چنان تکانی خورد که گویا می خواست از جای خود کنده شود و بزبان عربی به امام سجاده علیه السلام گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام مخصوص تو است.

محمد پای حضرت را بوسید و گفت: اعتراف می کنم که امامت حق شمامی باشد. «منتهی الامال ج

ص ۲۳۰»

باران ناگهانی!

ثابت بنانی می گوید:

یکسال با عده ای از عبادت کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی، صالح مرّی، عتبه الغلام و حبیب بن دینار به مکه رفتیم. در مکه به علت نیامدن باران، آب کمیاب بود. ما تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم که باران بفرستد! لذا کنار کعبه رفتیم و از خدای رثوف درخواست باران کردیم. ولی اثری از اجابت ندیدیم!

در این موقع جوانی بطرف ما آمد و فرمود:

ای مال بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مری! ای...! ما گفتیم: لیبک!  
فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟ گفتیم: از مادعا کردن و از خدا  
اجابت نمودن!

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما یک نفر بود که خدا او را دوست داشت، دعای او را  
مستجاب می نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: ای خدای من! بحق آن محبتی که بمن  
داری، این مردم را بوسیله باران سیراب کن!  
هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد و باران زیادی آمد.

ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند که او علی بن الحسین بن علی  
بن ابیطالب علیه السلام است. «ستارگان درخشان ج ۶ ص ۱۶»

زنده شدن پرندگان ذبح شده!

یونس بن ظبیان می گوید:

با عده زیادی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که شخصی سؤال کرد: یا بن رسول الله! پرندگانی  
که در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم علیه السلام فرموده است: «فَخَذُ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرَهُنَّ  
إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا» یعنی: چهار پرنده را ذبح کرده و گوشتشان را با هم مخلوط  
کرده و هر قسمتی را بر سرکوهی بگذار!»

آیا از یک نوع بودند یا با هم فرق داشتند؟

امام فرمود: می خواهید مثل آن معجزه را به شما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!

امام دستورداد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و باهم مخلوط  
کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدازدند! ناگاه اجزایش از چهارگوشه  
جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حديقة الشيعة»

## شفای بی نماز!

«مرحوم دستغیب از یکی از دوستانش نقل می کند که سالی همه خانواده من دچار مرض حصبه شدند! در آن زمان مرض حصبه افراد را می کشت. من نماز صبح را که خواندم به محلی که در آنجا روزه خوانی بود رفتم. در آنجا به امام حسین علیه السلام توسل پیدا نمودم. دلم شکست و برای شفای سه پسر و زنم به امام حسین علیه السلام پناه بردم. وقتی به خانه بگشتم، دیدم که خانواده ام سفره انداخته و مشغول خوردن صبحانه هستند! گفتم چه خبر است؟ یکی از پسرانم گفت دیدم که زهرا (سلام الله علیها) آمد. امام حسین علیه السلام آمد. امام حسن و امیرالمؤمنین و رسول الله آمدند. همه سیاه پوش بودند. آمدند و نشستند. پیغمبر اکرم به زهرا گفتند: زهرا جان! دست بر سر اینها بکش که خوب بشوند! زهرا بر سر ما بچه ها دست کشید. همه خوب شدیم. بعد پیغمبر فرمود: عزیزم! یک دستی هم بر سر این زن بکش. زهرا جواب داد: پدرجان! او نماز نمی خواند. من هم دست بر سر او نمی کشم! پیغمبر اکرم فرمود: شوهرش توسل به حسینم پیدا کرده و نمی شود به پاسخ ندهیم. چون شوهرش نماز می خواند و رابطه اش با ما محکم است. ناگاه زهرا بلند شد و دستی هم به سر مادرمان کشید و او هم خوب شد.»

## چگونه در کودکی حکمت داشت؟

علی بن اسباط می گوید: وقتی خدمت امام جواد علیه السلام رفتم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم، ناگاه حضرت فرمود: همانطور که خداوند، بعضی از پیامبران را در سنین کم، حجت خود قرار داد، امام را هم همینطور قرار می دهد. قرآن می فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم. و باز می فرماید: ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ یعنی زمانیکه او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید... که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته اند که وقتی امام جواد علیه السلام در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «منتهی الامال ج ۲ ص ۵۷۵»

سخن گفتن به هفتاد و سه زبان

ابوهاشم جعفری گوید که:

خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم. امام با زبان هندی با من صحبت می کردند ولی من چیزی نمی فهمیدم. در مقابل امام ظرفی پر از سنگریزه بود که امام یکی از سنگریزه ها را برداشت و مکید و به من داد. منم آن را دردهانم گذاشتم. بخدا قسم! هنوز از خدمت امام هادی علیه السلام بیرون نرفته بودم که قادر بودم به هفتاد و سه زبان که یکی از آنها هندی بود سخن بگویم. «منتهی الامال ج ۲ ص ۳۶۷»

سفر امام عسگری به گرگان

جعفر بن شریف گرگانی می گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراء به خدمت امام عسگری علیه السلام رسیدم. و مقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شیعیان شما در گرگان سلام رساندند.

امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی گردی؟

گفتم: چرا. برمی گردم. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان می رسی. که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می شوی. وقتی به گرگان رفتی، به مردم اعلام کن تا در خانه تو جمع شوند. زیرا در آخر آروز من به گرگان خواهم آمد.

سپس امام برایم دعا کردند.

من همان تاریخی که امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبر دادم که امروز امام به منزل من می آیند. لذا آماده باشم و مسائل و مشکلات خود را در نظر بگیرم.

بعد از نماز ظهر وعصر، همگی شیعیان در خانه من جمع شده بودند که بدون اینکه متوجه بشویم، امام عسگری علیه السلام بر ما وارد شد و بر ما سلام کرد. ما از امام استقبال نمودیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزد شما بیایم. لذا نماز ظهر وعصر را در سامراء خواندم و نزد شما آمدم تا با شما تجدید عهد نمایم. اکنون که نزد شما هستم، سؤالات و حاجات خود را بمن بگویید.

اولین نفری که حاجت خود را گفت، نضر بن جابر بود که عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پسرم چند ماه است که نابینا شده است. از خدا بخواهید تا چشمانش را به او برگرداند.

امام فرمود: او را نزد من بیاور!

او را خدمت امام آوردند و امام دست شریف را خود را بر چشمانش گذاشت که ناگاه بینا شد. سپس یک به یک مردم حاجت های خود را می پرسیدند و امام حاجات آنها را بر آورده می کرد و در حق همگی دعا نمود و در همان روز مراجعت فرمود. «منتهی الامال ج ۲ ص ۳۹۹»

### سورخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آوردند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سورخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و به دستور حاکم در کوچه های شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونسش را برگردن نگیر!



حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحت هایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقا امیر صاحب الزمان علیه السلام توسل جست. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پرنور شد و یکدفعه دیدم که مولایم امام زمان علیه السلام دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کارکن که خدا بتوسلامتی داد. منم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمایمی که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

### حاج مؤمن شیرازی

حاج مؤمن نامی بوده که در شیراز زندگی می کرده است او خود گوید: در جوانی محبت و شوق شدیدی به زیارت حضرت مهدی (عج) در من پیدا شد که لحظه ای آرام و قرار نداشتم.

به طوری شد که از خوردن و آشامیدن غافل می شدم تا کار به جایی رسید که با خود عهد نمودم آنقدر از خوردن و آشامیدن خود داری خواهم کرد تا تشرف خدمت امام علیه السلام برایم حاصل شود. یا آنکه بمیرم! چند روز غذا نخوردم و روز سوم در مسجد سردزدک که افتخار خادمی آن مسجد را داشتم از ضعف بیهوش افتاده بودم که ناگاه صدای دلنواز روح بخشی با عظمت که پراز لطف و عنایت

بود به گوشم رسید: حاج مؤمن! برخیز و از این غذایی که برای تو آورده اند بخورمگر نمی دانی این عملی را که انجام دادی در شرع مطهر اسلام حرام است و بعد از این قبیل کارهای غیر مشروع پرهیز!

به مجرد شنیدن این صدا قدرت وقوه ای در من پیدا شد و بی اختیار برخاستم و نشستم. صورتی نورانی دیدم که مانند ماه می درخشید. فرمود: حاج مؤمن! آقا سیدهاشم (امام جماعت مسجد) به مشهد می روند. شما هم با ایشان بروید در قم شخصی راملاقات خواهید کرد. به دستور او رفتار کنید. من هم به این دستور عمل کردم و کرامت ها دیدم.

## عبادت بی ولایت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تورا از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود بر گرفتم که من محمودم و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خودم برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقربین شود.

ای محمد! اگر بنده ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.

ای محمد می خواهی آنان را ببینی؟

عرض کردم: آری پروردگارا!

فرمود: سرت را بلند کن.

وقتی سرم را بلند کردم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم و محمد بن الحسن القائم را در وسط آنان مانند ستاره درخشانی دیدم.

عرض کردم: اینها کیانند؟

فرمود: اینها امامان هستند و این قائم است. آنکه حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و بوسیله او از دشمنانم انتقام کشم و او برای دوستانم، مایه راحتی است و اوست که دل شیعیان و پیروان تو را از ظالمین و کافرین شفا می بخشد و دو بُت لات و عزّی را تر و تازه بیرون می آورد و آنها را می

سوزاند. البته فتنه و امتحان مردم در آنروز بوسیله این دوبت، سخت تر از فتنه گوساله سامری خواهد بود! «مکیال المکارم ج ۱ ص ۷۵»

از اهل تسنن نقل شده که:

از امام احمد بن حنبل و غیر او نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: من و علی، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم از یک نور خلق شدیم. وقتی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ خلق شد، خدایمان در صُلب او قرار داد. بعد از آن، نور من و علی با هم بود تا اینکه در صُلب عبدالملک از هم جدا شدیم. آنوقت در من نبوت و در علی، خلافت و جانشینی مقرر گردید. (شبهای پیشاور)

## ابراهیم علیه السلام و ملکوت آسمانها

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: وقتی خداوند، ملکوت آسمانها را به ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابراهیم علیه السلام نوری را در عرش دید.

پرسید: خدایا! این چه نوری است؟

خطاب رسید: ای ابراهیم! این نور، محمد برگزیده من است.

پرسید: نور دیگری که پهلوی اوست، چیست؟

فرمود: این نور علی، یاری کننده دین من است.

پرسید: نور دیگری هم پهلوی ایشان مشاهده می کنم!

فرمود: این فاطمه است که پهلوی پدر و شوهرش قرار دارد. من دوستان فاطمه را از آتش نجات داده ام.

پرسید: خدایا! دو نور دیگر می بینم!

فرمود: آنها حسن و حسین هستند.

پرسید: نورهای دیگری هم می بینم!

فرمود: آنها علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی آل محمد می باشند.

پرسید: خدایا! غیر از این چهارده نور، نورهای بسیاری در اطراف آنها می بینم!

فرمود: این ها شیعیان و دوستان محمد و آل محمدند.

پرسید: شیعیان را با چه علامتی می توان شناخت؟

فرمود: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز (۱۷ رکعت واجب و ۳۴ رکعت نافله)، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت قبل از رکوع، سجده شکر و انگشتر بدست راست کردن.

ابراهیم علیه السلام درخواست کرد که: خدایا! مرا نیز از دوستان و شیعیان محمد و آل محمد قرار بده!

خطاب رسید: من تورا از دوستان و شیعیان آنها قرار دادم. «ستارگان درخشان ج ۱ ص ۵»

## روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء

جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:  
روز قیامت، منبرهایی از نور برای پیامبران نصب می کنند. منبری که برای من می گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

ای محمد! خطبه بخوان! من سخنرانی می کنم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند.  
سپس برای جانشینان پیامبران هم منبرهایی نصب می نمایند. منبر جانشین من علی علیه السلام از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

ای علی! خطبه بخوان! علی علیه السلام خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء نشنیده باشند.  
آنگاه برای فرزندان پیامبران و فرزندان من، حسن و حسین هم منبرهایی قرار می دهند.  
در این موقع، جبرئیل ندا می کند:

فاطمه کجاست؟ خدیجه و آسیه و مریم کجاستند؟  
آنها بلند می شوند. پس خداوند می فرماید:

﴿لَمِنَ الْمَلِكِ الْيَوْمَ﴾ امروز پادشاهی مال کیست؟

محمد و علی و حسن و حسین می فرمایند: ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ پادشاهی برای خداوند یگانه و پر قدرت است.

خداوند می فرماید:

امروز! من محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم.

هان! ای اهل محشر! سرها به گریبان کشید و چشمهای خود را ببندید که فاطمه می خواهد بطرف بهشت برود.

در این هنگام، جبرئیل، ناقه ای از بهشت که مهار آن از مروارید و زین آن از مرجان است در مقابل فاطمه می خواباند و آن حضرت بر آن سوار می شود.

آنگاه صد هزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بر بالهای خود حمل می‌کنند و بر در بهشت فرود می‌آورند.

فاطمه داخل بهشت نمی‌شود. و بطرف اهل محشر نگاه می‌کند.

خطاب می‌رسد که: ای دختر حبیب من! این نگرانی تو از چیست؟ در حالیکه تو را فرمان بهشت دادم؟

فاطمه می‌فرماید: ای پروردگارم! دوست دارم که مقامم در پیشگاه تو معلوم گردد.

خطاب رسد: ای فاطمه! بنگر و در دل هر که چیزی از محبت خود و فرزندان یافتی، دست او را بگیر و در بهشت جای بده!

امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شیعیان خود را جدا می‌کند، همانطور که مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدایی نماید. «فاطمه سرور زنان عالم ص ۱۱»



## تقسیم کننده بهشت و جهنم

یک روز علی علیه السلام برفراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم. هیچ کسی جز پیامبر اسلام بر من برتری

ندارد. «اصول کافی ج ۱»

عبور از عقبه!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر ﴿فَلَا أُفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ﴾<sup>۱</sup> بلدا ۱۱ یعنی باز هم به تکلیف عقبه تن در نداد!

فرمود:

بدرستیکه بر بالای صراط، گردنه ای صعب العبور است که طول آن سه هزارسال می باشد.

هزارسال سربالایی و هزارسال در میان مار و عقرب ها و خار و خاشاک و هزار سال سرازیری دارد!

من اولین شخصی هستم که از این گردنه رد می شوم. دومین نفری که از این گردنه رد می شود، علی

بن ابیطالب است.

سپس فرمود:

همه افراد در هنگام عبور از این گردنه دچار سختی می شوند مگر محمد و اهلبیتش. «بحار ج ۸»

از بین رفتن مرض «وبا» با زیارت عاشورا!

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می

رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی

خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح

نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند.

شیعیان به این دستور عمل کردند و با کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی

ها مرتب مرده به غسلخانه می بردند. آنها تعجب کرده و راز این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها

گفتند که رهبرما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

جوان با نفرین پدرشل شد!

روزی علی علیه السلام درحال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او درباره گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم. پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفا یافت.» «مفاتیح الجنان»

تا سه روز دیگر می میرد

«حسین بن علاء می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و از زنش شکایت کرد. امام فرمود: برو و زنت را بیاور! آن مرد رفت و با همسرش برگشت. امام به آن زن فرمود: شوهرت چه می گوید؟ زن گفت: خدا چنین و چنانش بکند! امام فرمود: اگر بر این حال بمانی و اخلاقت را باشویت درست نکنی، سه روز بیشتر زنده نمایی! زن گفت: می خواهم هرگز صورتش را نبینم! امام به آن مرد فرمود: دست زنت را بگیر و برو که بیشتر از سه روز زنده نمی ماند! آن دو رفتند، بعد از سه روز آن زن از دنیا رفت»

حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضران!

(یا آیتها النفس المطمئنة إلی محمد ووصیه)

ابابصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مؤمن از مرگ ناراحت می شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرانا راحت نمی شود؟ فرمود: هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند!

علی علیه السلام می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او رادوست بدار! همه فرشتگان نیز توصیه او را به عزرائیل، می کنند! و می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن!

عزرائیل گوید: قسم به خدایی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم!

سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت را رهاندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری!

عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش! عزرائیل می گوید: خدا تورا از هرچه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، به تو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او هستند - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند. سپس چشمش به دری از باغهای بهشت، می افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقایت هستند! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا برگردم!

در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ «إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَ  
الْأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ! اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بِالْوِلَايَةِ، مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ  
مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشُوبَةٍ» یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان  
بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت، برگرد! درحالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به  
ثواب راضی شده ای! پس با محمد آتش، داخل بندگانم شو و درحالی که دچار اضطرابی نیستی، به بهشتم  
وارد شو!

## شش صورت در قبر مؤمن!

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیباتر است در بالای سر او می ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزدیک پایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام!

سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم.

## پیامبر ﷺ و عالم برزخ!

روایت شده است که بعد از رحلت فاطمه بنت اسد-مادر علی علیه السلام - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پیراهن خود را به عنوان کفن او قرار داد و در هنگام تشییع، پاهای خود را در حالیکه برهنه بود، آهسته بر می داشت و به آرامی بر زمین می گذاشت. در وقت نماز، هفتاد تکبیر بر او خواند! سپس خود به داخل قبر رفت و در قبر او خوابید و با دست شریفش، او را وارد قبر کرد و شهادتین را به او تلقین نمود.

هنگامیکه خاک بر قبر او پاشیدند و مردم خواستند بر گردند، دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خطاب به قبر فاطمه بنت اسد، فرمود: پسر! پسر! نه جعفر! نه عقیل! پسر علی بن ابی طالب! اصحاب، سؤال کردند: یا رسول الله! امروز کارهایی انجام دادی که ما تاکنون ندیده بودیم! با پای برهنه او را تشییع کردی! هفتاد تکبیر بر او گفتی! در قبرش خوابیدی! پیراهنت را کفن او قرار دادی! و در آخر این کلمات را فرمودی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اما اینکه با تانی و آرام قدم بر می داشتم بخاطر ازدحام زیاد ملائکه بود! و اما هفتاد تکبیر، برای این بود که هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! و اما اینکه در قبر او خوابیدم، برای این بود که روزی او بیاد فشار قبر افتاد و گفت: وا ضعفاء! من در قبرش خوابیدم، تا فشار قبر از او بر طرف شود! و اما اینکه پیراهنم را کفن او قرار دادم، برای این بود که او روزی بیاد قیامت و عریانی خلافت در آن روز افتاد و ناله کرد و گفت: واسواتاه! آه از عریانی! من او را با پیراهنم، دفن کردم تا روز قیامت با پوشش محشور گردد! و اما اینکه گفتم: پسر! پسر! نه جعفر! نه عقیل! زیرا دو ملک بر او وارد شدند و از خدایش سؤال کردند، گفت: الله پروردگارم است. سؤال کردند: پیامبرت کیست؟

گفت: محمد پیامبرم است! سؤال کردند: ولی و امامت کیست؟ خجالت کشید بگوید: پسر! من به او تلقین کردم و گفتم: بگو پسر علی بن ابی طالب، امام است! خداوند بخاطر این، چشمش را بوسیله

علی علیه السلام روشن نمود و در روایت دیگری، فرمود: قسم به خدایی که جان محمد بدست اوست فاطمه، صدای بهم خوردن دست راستم بر دست چپم را شنید!

## رجعت مردگان

نساء ۱۵۹: ﴿وَأَنَّ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ یعنی:

هیچ فردی از اهل کتاب (یهود و نصاری) نیست مگر اینکه قبل از مرگش به عیسی علیه السلام ایمان خواهد آورد!

شهر بن خوشب، گفت: حجاج به من گفت: من تفسیر آیه مذکور را نفهمیده ام! زیرا گاهی شده است که حکم اعدام فردی یهودی یا نصرانی را صادر کرده ام ولی موقع مردنشان، ندیدم که سخنی بگویند - و به عیسی علیه السلام، ایمان بیاورند - من جواب دادم: ای امیر! این مراد نیست که شما فهمیده اید! گفت: پس چه معنایی دارد؟ گفتم: حضرت عیسی علیه السلام، قبل از قیامت، از آسمان به زمین می آید و همه یهود و نصاری، به او ایمان می آورند! و او پشت سر حضرت مهدی (عج) نماز می خواند. حجاج گفت: این مطلب را از کجا نقل می کنی؟ گفتم: از امام پنجم علیه السلام شنیده ام. گفت: بخدا سوگند! از چشمه صافی برداشته ای!

راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری! پرسیدم: اولین شخصی که رجعت کند، کی خواهد بود؟

فرمود: امام حسین علیه السلام که بعد - ظهور - از حضرت مهدی (عج)، با اصحابش که - در کربلا - با او شهید شدند، زنده می گردند. همانطور که با حضرت موسی علیه السلام هفتاد پیامبر بودند، با امام حسین علیه السلام نیز هفتاد پیامبر، خواهند بود! حضرت مهدی (عج) - در هنگام رحلت - انگشتر خود را به امام حسین علیه السلام می دهد و از دنیا خواهد رفت. امام حسین علیه السلام او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و - بعد از نماز بر او - او را در قبر، مدفون می سازد.



## شیعیان در قیامت

رسول خدا ﷺ: روز قیامت، عده ای را می آورند که لباسهایی از نور پوشیده و بر صورتشان نیز نور است. آثار سجده از آنها پیداست. آنها از صفوف عبور کرده و در مقابل -قدرت و عظمت - پروردگار می ایستند. ملائکه و پیامبران و شهداء و صالحین بر آنها غبطه می خورند! عمر گفت: یارسول الله! اینها کیانند؟ فرمود: شیعیان ماکه امامشان، علی ع است.

شیعیان علی ع در قیامت غذا می خورند

علی ع: در قیامت، اهل ولایت ما، درحالیکه دارای صورت های نورانی و بدنی پوشیده و ایمن از هر ترسی هستند، از قبرها خارج می شوند. سختی ها و مواقف قیامت، برای آنان آسان است. مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند! مردم ناراحت و غمگینند ولی آنها اندوهی ندارند! برای آنان ناچه هایی سفید که دارای بالهایی می باشند، می آورند و آنان سوار شده و در سایه عرش الهی فرود آمده و بر منبرهایی از نور می نشینند و تا پایان حساب مردم، به خوردن طعام هایی که در مقابل آنان است مشغول هستند. «بحار، ج ۶۸»

## نجات از جهنم!

امام پنجم علیه السلام: بنده ای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل هفتاد سال است، در جهنم عذاب می کنند. سپس آن شخص دعا می کند که: خدایا! بحق محمد واهل بیتش، بمن رحم کن! خداوند به جبرئیل وحی می کند که: نزد بنده ام فرود آی و او را از جهنم بیرون بیاور! جبرئیل می گوید: خدایا! چگونه داخل آتش جهنم گردم؟ خداوند می فرماید: امر کرده ام که آتش برای تو سرد باشد. جبرئیل می پرسد: خدایا! نمی دانم در کجای جهنم واقع است؟ خدا می فرماید: اودر چاهی در سجین است.

جبرئیل فرود می آید و آن شخص را در حالیکه بر صورت افتاده است، بیرون می آورد. خداوند به او می فرماید: چند مدت در آتش بودی؟ می گوید: نمی توانم مدت آنرا حساب کنم. خداوند می فرماید: به عزت و جلالم سوگند! اگر دعا نمی کردی، بودن تورا در آتش طولانی می کردم. ولی من بر خود حتم کرده ام که هر شخصی مرا بحق محمد واهل بیتش، سوگند دهد، او را بیامرزم. و امروز تورا آمرزیدم.

## خواهر رضاعی پیامبر در حضور حجّاج خونخوار!

«حلیمة سعديه مادر رضاعی رسول خدا ﷺ، دختری بنام «حرّه» داشت که از شیعیان و دوستداران حضرت علی علیه السلام شد. حرّه در زمان پیری، روزی به محفل حجّاج خونخوار رفت.»  
حجّاج به او گفت: شنیده ام که عقیده داری علی بن ابیطالب علیه السلام از ابوبکر و عمر و عثمان برتر است؟

حرّه گفت: هرکه این حرف را زده، دروغ گفته است. زیرا من عقیده دارم که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام پیامبران به غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برتری دارد!  
حجّاج با شنیدن این سخن فریاد زد: وای بر تو! آیا علی علیه السلام را از پیامبران اولوالعزم نیز برتر می دانی؟

زن جواب داد: من او را برتر نمی دانم، بلکه خداوند او را بر تمام انبیاء برتری داده و در این مورد قرآن نیز گواهی داده است.  
حجّاج گفت: اگر بتوانی این موضوع را از قرآن ثابت کنی، نجات می یابی و الّا دستور می دهم که در همین جا تورا بکشند.

زن گفت: برای اثبات حرفم حاضرم و بر این عقیده پا میفشارم.  
اما راجع به حضرت آدم علیه السلام، قرآن می فرماید: چون آن حضرت به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت. ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ ولی در مورد علی علیه السلام می فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول درگاه پروردگار است. ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾ انسان آیه در جای دیگر راجع به آدم علیه السلام خدا به او فرمود: به این درخت نزدیک نشوید! ولی حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و به آن نزدیک شد و از میوه آن چید. اما خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین حلال کرد ولی حضرت به دنیا نزدیک نشد.

در مورد برتری بر نوح علیه السلام، خداوند در قرآن می فرماید: او دارای زنی بدکار و کافر بود.

اما علی علیه السلام همسری داشت که خداوند رضایت خود را، رضایت او قرارداد بود.  
در مورد برتری بر ابراهیم علیه السلام او به خدا عرض کرد که: خدا چگونه زنده شدن مردگان را بمن نشان بده! خدا فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا ولکن می خواهم دلم مطمئن شود.  
اما علی علیه السلام می فرماید: اگر پرده ها کنار رود تا من غیب را ببینم، برای من فرقی ندارد و به یقین من اضافه نمی شود.

در مورد برتری بر موسی علیه السلام، وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت فرعون به توحید، برود. او گفت: می ترسم مرا بکشند. زیرا یک نفر از آنها راکشته ام.  
ولی در شبیکه چهل نفر از شمشیر زنان کفار می خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در جای من می خوابی؟ علی علیه السلام عرض کرد: آیا جان شما ایمن خواهد ماند؟ فرمود: آری!

علی علیه السلام عرض کرد: جان من فدای شما! و در جای پیامبر خوابید و نترسید.  
اما در مورد برتری بر حضرت عیسی علیه السلام آمده که وقتی حضرت مریم علیه السلام خواست فرزندش را بدنیا بیاورد، خطاب رسید که از عبادتگاه بیرون برو! زیرا اینجا محل عبادت است نه محل تولد فرزند!  
در نتیجه حضرت مریم از مسجد الاقصی بیرون رفته و در بیابان، کنار درختی زایمان کرد.  
ولی در زمان ولادت علی علیه السلام، کعبه شکافته شد و مادر علی علیه السلام داخل خانه شد و علی علیه السلام در کعبه متولد شد....

بعد از این سخنان، حجاج مبهوت ماند و نه تنها به حرّه اذیت نرساند بلکه به او پاداش هم داد.»

مار و ابلیس

گویند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و به ماری نگاه می کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام خواست با عصا مار را دور کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این ابلیس است که من با او شرطهایی کرده ام از جمله ای علی! هرکه دشمن تو باشد، ابلیس در رحم مادرش شریک گردد که خدا فرمود: «وشارکهم فی الاموال والاولاد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام بر روی سینه ابلیس!

روزی ابلیس بصورت پیرمردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت برایم از خدا طلب آمرزش کن! حضرت فرمود تلاشت بیهوده و عملت باطل است. ابلیس رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که این ابلیس بود. امیرالمؤمنین علیه السلام بدنالش رفت و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست. ابلیس گفت ای ابالحسن! خدا به من تا قیامت مهلت داده است. حضرت هم او را رها کرد.

بدتر از ابلیس!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود روزی ابلیس را دیدم و او در ضمن صحبت‌هایی گفت وقتی بخاطر سربچی از دستور خدا به آسمان چهارم افتادم، به درگاه خدا نالیدم که خدایا! خیال نکنم مخلوقی بدبخت تر و شقی تر از من آفریده باشی! جواب آمد که چرا از تو بدتر هم آفریده ام پس پیش مالک جهنم برو تا بتو نشان دهد! من نزد مالک جهنم رفتم و او از طبقات مختلف جهنم مرا پایین برد تا در طبقه هفتم دیدم که دو نفر هستند که زنجیرهایی از آتش برگردن آنهاست و بر سر آنها با پتک می کوبند! گفتم اینها کیستند؟ مالک گفت آیا بر ساق عرش نظر کرده ای که نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی؟! گفتم: آری. گفت: اینها دشمن محمد و علی هستند!

## دست علامه حلّی در دست امام زمان (عج)

علامه حلّی شب جمعه ای به زیارت کربلا می رفت. تنها بود و بر الاغی سوار شده و تازیانه در دستش بود.

در بین راه به شخص عربی برخورد که پیاده همراه علامه راه افتاد و باهم مشغول صحبت شدند. مقداری که با هم حرف زدند، علامه متوجه شد که این شخص مرد فاضلی است. پس در همه مسائل با او صحبت کرد و بیشتر متوجه علم آن شخص می شد.

علامه مشکلاتی که در علوم مختلف داشت می گفت و آن شخص جواب می داد. تا این که در مسأله ای آن شخص فتوایی داد و علامه رد کرد و گفت حدیثی در این زمینه نداریم. آن مرد گفت حدیثی در این باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده و شما از اول کتاب فلان مقدار ورق بزنید تا در فلان صفحه وسط فلان این حدیث را ببینید. علامه تعجب کرد که این شخص کیست؟ (که این همه علم دارد) آن گاه علامه پرسید که آیا در زمان غیبت کبری می توان امام زمان (عج) را مشاهده نمود؟ در این موقع تازیانه از دست علامه افتاد. آن مرد تازیانه را برداشت و در دست علامه گذاشت و فرمود: چگونه صاحب الزمان را نمی توان دید در حالی که الان دستش در دست توست. ناگاه علامه خود را از روی الاغ پایین انداخت تا پای حضرت را ببوسد ولی بیهوش شد. وقتی به هوش آمد کسی را ندید. به خانه برگشت و به کتاب تهذیب مراجعه نمود و آن حدیث را در همان صفحه و سطر که امام فرموده بود، پیدا کرد.

## کتابی نوشته امام زمان (عج)

گویند ۶۰۰۰ از مخالفین شیعه کتابی در ردّ شیعه نوشت و آن را در مجالس می خواند و به انحراف افراد می پرداخت. او این کتاب را به کسی نمی داد تا مبادا به دست علمای شیعه برسد و تناقضات آن را ظاهر کند.

علامه حلّی در صدد برآمد که هر طور شده این کتاب را به دست آورد و در ردّ آن با دلایل قاطع کتابی بنویسد. ناچار تنها راه رسیدن به این امر را در این دید که خود را بصورت شاگردی درآورد و از آن شخص درخواست کند که او را به شاگردی بپذیرد.

آن مرد علامه را به شاگردی قبول نمود. بعد از چند روز علامه از او خواست تا کتاب را برای مدتی در اختیارش بگذارد. او هم حاضر شد فقط یک شب کتاب در اختیار شاگردش! باشد. علامه کتاب را به خانه اش آورد و تصمیم گرفت که یک نسخه از آن رونویسی کند. او مشغول نوشتن شد ولی نیمه شب به خواب رفت. وقتی که از خواب بیدار شد متوجه شد که کل کتاب به خط مبارک امام زمان (عج) تمام شده و در پایان به نام مبارکشان اشاره نموده اند.

## توقیع از امام عصر (عج)

درباره شرفیابی آیه الله اصفهانی به خدمت امام عصر (عج) آمده است:  
بعد از شهادت فرزندش سید حسن، آیه الله تصمیم گرفت که از امر ریاست و مرجعیت کناره گیری کند و از مردم انزوا بگیرد و در منزل خویش را بر روی خودی و بیگانه ببندد.  
اما ناگاه نامه ای از ناحیه حضرت ولی عصر (عج) برای وی صادر شد. این توقیع بوسیله ثقة الاسلام حاج شیخ محمدکوفی شوشتری - که متجاوز از چهل مرتبه به مکه مشرف شده بود - برای آیت الله اصفهانی فرستاده شد.

متن آن نامه شریف اینگونه بود: «أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدِّهْلِيْزِ وَأَقْضِ حَوَائِجِ النَّاسِ. نَحْنُ وَنَنْصُرُكَ.» یعنی: خود را براحتی در اختیار مردم بگذار!

محل نشستن خود را در دهلیز (دالان) منزلت قرار بده! نیازمندیهای مردم را برطرف کن! ما هم یاریت

می نمائیم.



## بحرالعلوم یمنی شیعه می شود

همچنین در این مورد داستان دیگری است که: یکی از علمای زیدیه بنام بحرالعلوم یمنی، وجود امام عصر (عج) را انکار می کرد. او با علماء مکاتبات فراوانی کرد و هرچه آنها جوابهایی در اثبات وجود امام عصر (عج) اقامه کردند، قانع نمی شد! تا اینکه نامه ای برای سید ابوالحسن اصفهانی نوشت و جواب قاطعی خواست.

سید در جواب نوشت: باید جواب شمارا حضوری بدهم! شما به نجف بیائید.

بحرالعلوم یمنی باپسرش سید ابراهیم و چند تن از مریدانش به نجف مشرف شد. علماء باوی دیدار نمودند و سیدهم از وی دیدن نمود. بحرالعلوم عرض کرد: من به دعوت شما به این مسافرت آمده ام و حال جوابی را که وعده فرمودید، بدهید! سید گفت: بعد از دوشب به منزل من بیائید! بعد از دوشب، به منزل سید رفتند. پس از صرف شام و رفتن اکثر مهمان ها و گذشتن از نیمه شب، سید به خادمش گفت که به بحرالعلوم و پسرش بفرمائید که از خانه بیرون بیایند. سپس سید به اتفاق بحر العلوم و پسرش به محل نامعلومی رفتند.

روز بعد پسر بحر العلوم در پاسخ چند نفر که دیشب چه شد؟ جواب داد که بحمدالله به حقیقت رسیدیم و شیعه دوازده امامی شدیم. زیرا آیه الله، پدرم را به محض امام عصر (عج) برد. بعد جریان را اینگونه تعریف کرد: ما از منزل که بیرون آمدیم، نمی دانستیم به کجا میرویم. تا اینکه از شهر خارج شده و وارد قبرستان وادی السلام شدیم.

در مقام امام مهدی (عج)، سید از چاه آب کشید و وضو گرفت درحالیکه ما به او می خندیدیم! آنگاه سید وارد مقام شد و چهار رکعت نماز خواند و کلماتی را گفت.

ناگاه دیدم آن فضا روشن گردید. پس پدرم را طلبید. وقتی پدرم وارد آن مقام شد، طولی نکشید که صدای گریه پدرم بلند شد و ناله ای کرد و بی هوش شد.

من رفتم و دیدم که سید شانه های پدرم را مالش می دهد تا بهوش آید.

وقتی برگشتیم، پدرم گفت: حضرت ولی عصر حجت بن الحسن عسگری (عج) رازیارت کردم  
و شیعه اثناعشری شدم.

بعد از چند روز، بحر العلوم به یمن مراجعت کرد و چهارهزار نفر از مریدان یمنی خود را شیعه  
اثناعشری کرد.

## ابن قولویه (جعفر بن قولویه)

نقل شده است که در سالی که قرامطه حجر الاسود را برای نصب در جای خود به مکه می بردند، شیخ جعفر بن قولویه به طرف مکه حرکت کرد شاید در راسم شرکت کرده و امام عصر علیه السلام را که طبق روایات حجر الاسود فقط بدست امام معصوم علیه السلام نصب می شود، ببیند. اما چون به بغداد رسید، مریض شد و نتوانست برود. لذا شخصی را به عنوان نایب زیارت حج خود تعیین کرد و نامه ای به او داد و گفت این نامه را به کسی که حجر الاسود را به جای خود نصب بدهد و در آن نامه از امام زمان (عج) مدت عمر خود را و اینکه آیا از این مریضی شفا می یابد، سؤال کرده بود.

نایب می گوید که وارد مکه شدم و روزی که می خواستند حجر الاسود را نصب کنند، به خدام کعبه پول دادم تا مرا نزدیک رکن کعبه جای دهند تا ببینم چه شخصی حجر را به جای خود نصب می کند. هر کسی می آمد و حجر را بلند می کرد تا در جای خود قرار دهد، قرار نمی گرفت. تا این که شخصی گندم گون و نیکو چهره آمد و حجر الاسود را برداشت و به جای خود گذاشت و حجر در جای خود مستقر شد و در این حال صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی که آمده بود برگشت و من دنبال او رفتم و چشمانم را به او دوخته و مردم را به زحمت از خودم دور می کردم لذا مردم خیال می کردند من دیوانه ام.

پس همه مردم راه را برای من باز می کردند و من با اینکه با عجله به دنبال آن شخص می دویدم و او یا وقار و آهستگی راه می رفت، به او نمی رسیدم.

تا اینکه به جایی رسیدم که کسی نبود، آن شخص برگشته و به من فرمود آنچه با توست بیاور! نامه را به خدمتش دادم، بدون اینکه آن را ملاحظه کند، فرمود: به او بگو که ترسی برای مریضی تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد. من به گریه افتادم و دیگر نتوانستم حرکت کنم.

آقا این را به فرمود و رفت، همان طور که حضرت فرموده بود این قولویه ۳۰ سال دیگر عمر کرد.

کودکی به دعای امام عصر متولد شد

در باره ولادت شیخ صدوق آمده است که پدرش علی بن بابویه خدمت ابوالقاسم حسین بن روح، نایب خاص امام عصر (عج) رسید و نامه ای برای امام عصر (عج) نوشت و در آن نامه از حضرت خواست بود که در حق او دعا نماید تا خدا به او فرزندی عنایت فرماید.

چون نایب خاص حضرت جواب نامه را آورد، علی بن بابویه دید که امام نوشته است: «قد دعوناک لک بذلک و سترزق ولدین ذکرین خیرین» ما درباره حاجت دعا کردیم و به زودی خداوند دو پسر بتو عنایت می کند.

به برکت دعای امام عصر (عج) خداوند به او دو پسر عنایت کرد. ابوجعفر و ابوعبدالله که ابوجعفر کنیه شیخ صدوق، صاحب کتاب «مَنْ لَا یَحْضَرُهُ الْفَقِیْه» است.

امام عصر بالای سر قرآن می خواند

از ملا زین العابدین سلماسی شنیده شده است: روزی جناب بحرالعلوم وارد حرم مطهر امیرالمؤمنین

علیه السلام شد و در همان حال این بیت را زمزمه می کرد:

«چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن»

پس از مدتی از سید سؤال کردم: علت خواندن این بیت چه بود؟

فرمود: چون وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، دیدم که امام عصر (عج) در بالای سر با صدای بلند

قرآن تلاوت می فرمود.

چون صدای آن بزرگوار را شنیدم این بیت را خواندم، و چون وارد حرم شدم، حضرت قرائت قرآن

را ترک نموده و از حرم بیرون رفتند.

## ملا محسن فیض کاشانی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکی را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و در خواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگرید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هرکه چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد. شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستد و شما را که بی دلش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما عهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیرتا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح امام حسین را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخاص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهش است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتمی، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد.

خوابی که تعبیر شد!

من (فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی بودم، خاطره جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان.

سرتمای نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. -که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. -جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی

ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین علیه السلام کجاستند؟ طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که دواطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم.

پس از تشریف فرمائی امام ب نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: این جریانها واقع خواهد شد. پرسیدم: چطور آقا؟ فرمود: بالاخره معلوم می شود این بساط! من دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند: من یک نکته بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی نگوئی! زمانیکه در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار بایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. اما می رسد.

## هدایت دو برادر

سید شرف الدین کتابی بنام «المراجعات» دارد که باعث هدایت افراد زیادی شده است از جمله: استاد شیخ محمد مرعی الامین سوری، از علمای بزرگ و مدرسان و نویسندگان نامدار اهل سنت بود. او در یکی از مساجد «حلب» تدریس می کرد.

روزی یکی از شاگردانش کتابی را در نهایت احترام و ادب به او داد و گفت: حضرت استاد! این کتاب را ببینید، اگر مانعی ندارد و برای من مفید است، آنرا بخوانم.

شیخ محمد مرعی، کتاب را گرفت و نگاهی به آن انداخت: «المراجعات، تألیف سید عبد الحسین شرف الدین موسوی!».

اسم کتاب را زیاد شنیده بود، ولی مثل بیشتر عالمان سنی از سرتعصب، هرگز آن را نخوانده بود، بلکه حتی ' از شنیدن اسم کتاب و مؤلف آن، خشمگین می شد!...

همینکه کتاب را دید و شناخت، به خشم آمد و پرخاش کرد و کتاب را به شاگردش داد و با لحن تندى به وی گفت: آیا خجالت نمی کشی که کتاب یک عالم شیعه که ما او را گمراه می دانیم، پیش من می آوری و نشان می دهی و برای مطالعه آن از من اجازه می خواهی؟

شاگرد با متانت و آرامی گفت: حضرت شیخ! منکه جسارتی نکردم، فقط می خواستم از شما اجازه خواندن کتاب را بگیرم، اگر می فرمودید که مطالعه آن صلاح نیست، من اطاعت می کردم! با این حال اگر گستاخی کردم، پوزش می طلبم.

شیخ محمد از مشاهده ادب این شاگرد، از آن رفتار تعصب آمیز و خشمگین خود شرم زده شد و آتش غضبش فرو نشست! آنگاه برای جبران آن عمل شرم آور و غیر منطقی خویش، گفت: مانعی ندارد، کتاب را بمن بدهید تا امشب آنرا مطالعه کنم و فردا صبح نظرم را بشما اعلام می کنم که آنرا بخوانید یا نه!

شیخ باخود گفت: کتاب را می برم و امشب نگاه می دارم و فردا می آورم و به صاحبش می دهم و می گویم خواندن آن صلاح نیست!...

آنگاه کتاب را گرفت و با خود بمنزل برد و به گوشه ای انداخت..

شب فرا رسید. شیخ کاری نداشت و هنوز در اثر رفتار ناشایست خود با شاگردش، ذهنش مغشوش بود و بار پیشیمانی هر لحظه بردوش و وجدانش سنگین و سنگین تر می شد و آزارش می داد... پاسی از شب گذشت.

فکر شیخ درگیر خاطره تلخ آن روز بود که ناگهان نهیب وجدان در درونش طنین انداخت: هان!... چرا این اندازه تعصب خشک و احمقانه؟!... امشب که کاری ندارم، چرا کتابی را که تاکنون ندیده ای فقط یک امشب در این خلوت آرام شبانه، در اختیار توست، نمی خوانی تا بدانی که چیست؟ چرا نفس تو، همچون شیطان که از بسم الله بگریزد، از شنیدن اسم «المراجعات» می گریزد و می ترسد و به خشم می آید؟ هان! از چه می ترسی؟.. این نداچندین بار، همچون امواج خروشان و توفنده دریا، از اعماق وجدان شیخ محمد برخاست و بر دیوار دلش برخورد و تکانش داد...

بالاخره شیخ محمد در دل آن شب تاریک، که سکوت بر همه جا سایه گسترده بود، با ندای وجدانش از بستر سنگین تعصب برخاست و کتاب المراجعات را برداشت و باز کرد و از اول آن شروع به خواندن کرد. در همان ابتدای مطالع دریافت که معرکه است! چه کتابی! علم و تحقیق و ایمان و ادب و منطق در آن موج می زند، دریایی است عمیق و زلال و پُر از گوهرهای درخشان علم و ایمان و هنر و کمال...

شیخ محمد، حریصانه خود را به این دریا زد و تمام افکارش را به امواج مطالعه روحنواز کتاب سپرد و یابه پای مطالب ناب آن حرکت کرد و خواندن کتاب چنان او را از خود و جهان خارج از کتاب، غافل کرده بود که صدای اذان صبح او را بخود آورد و از پنجره به بیرون نگاه کرد که صبح دمیده بود... دیگر بازی تمام شده بود! با تمام شدن شب، در امتداد مطالعه المراجعات، پرده های تعصب و گمراهی نیز از جلو چشم دل او کنار زده می شد... حقیقتی را که عمری در پی آن بوده ولی بر اثر



انحراف راه و تاریکی جهل و تعصب، رفته رفته زاویه گمراهیش بیشتر و بیشتر، و خودش از آن حقیقت گمشده، دورتر می شده است، اکنون در این صبح بیداری آفتاب هدایت از افق المراجعات بر دمیده و آنرا روشن کرده است و او آن حقیقت را می بیند و دیگر راه را از چاه، باز شناخته است...

دیگر شکی نداشت که راهی را که پیموده، جز ضلالت و خطا نبوده است. بدین گونه، دل شیخ محمد مرعی، در هنگام صبح به نور حقیقت تشیع روشن گشت و به آن ایمان آورد و شیعه شد و سرارادت بر آستانه اهل بیت علیهم السلام زد.

آنگاه کتاب المراجعات را به برادرش شیخ احمد که او نیز از علمای سخت متعصب سنی بود، داد و گفت: این کتاب را بخوان و حقیقت را دریاب!

برادرش نگاهی به کتاب کرد، سپس به شیخ محمد گفت: آنرا از من دور کن! شیخ محمد گفت: آن را بخوان ولی به گفته اش عمل نکن!! اما خواندنش ضرری ندارد. شیخ احمد کتاب را با بی اعتنایی گرفت. باز نمود و با دقت کامل شروع به خواندن کرد... بلی! کتاب کارش را کرد و شیخ احمد را نیز از اعماق تیره و تاریک گودال تعصب و گمراهی درآورد و به روشنایی آفتاب هدایت تشیع رساند...

بالاخره شیخ محمد و برادرش شیخ احمد، هر دو به آیین تشیع اثنی عشری (دوازده امامی) را برحق و صواب یافتند و شیعه شدند و مذهب پیشین خود را ترک نمودند.

اما ماجرا در اینجا تمام نشد، کم کم خبر شیعه شدن آن دو برادر عالم و روحانی، در شهر انطاکیه سوریه پیچید. مردم دسته دسته به نزد آنها می آمدند و علت شیعه شدنشان را می پرسیدند. آنان نیز مطالب کتاب المراجعات را بر مردم عرضه می کردند...

در پی این حادثه شگفت انگیز، افراد زیادی در سوریه، لبنان، ترکیه و... توسط این دو برادر، راه هدایت را یافته و به حقیقت پیوستند و مذهب شیعه را انتخاب کردند و مذهب سنی را ترک گفتند...

بعدها استاد محمد مرعی الامین، کتابهای فراوانی در زمینه ترویج مذهب تشیع نوشت. مانند کتاب

«رحلتی من الضلال الی الهدی» «سبل الانوار» و...

## تا یکسال پول لازم نداشتم

از علم الهدی ملایری نقل شده است که گفت: در ایام اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم حوزوی، مدتی از نظر مادی در فشار بودم. تا اینکه روزی برای تهیه نان و خوراک از خانه بیرون رفتم و چون پول نداشتم باناراحتی چندبار از اول بازار تا آخر آن را رفتم و آمدم و نمی توانستم درد خود را به کسی بگویم.

سپس از بازار بیرون آمده و داخل کوچه شدم، ناگاه مرحوم سید مرتضی کشمیری را دیدم. به من که رسید بدون مقدمه فرمود: تو را چه می شود؟ جدت امیرالمؤمنین ع نان جو می خورد و گاهی دوروز هیچ نداشت.

و مقداری از گرفتاریهای آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلی داد و فرمود: صبر کن! البته فرج می شود. باید در نجف زحمت کشید و رنج برد. بعد آن مرحوم چند سکه پول خرد در جیبم ریخت و فرمود آن را بشمار و به کسی هم خبرنده و. از آن هرچه می خواهی خرج کن. سپس ایشان رفت. من به بازار آمدم و از آن پول نان و غذایی تهیه کردم و با خود گفتم: حال که این پول تمام نمی شود. خوب است مقدار بیشتری خرج نمایم و در آن روز گوشت خریدم. به خانه که رسیدم، همسرم گفت معلوم می شود برایت فرجی شده. گفتم بله. گفت پس مقداری پارچه برایمان بخر. به بازار رفتم و از بزاز مقداری پارچه خریدم و دست در جیب کرده و مقداری پول بیرون آوردم جلوی او گذاشتم و گفتم: آنچه قیمت پارچه ها می شود بردار و اگر کسری دارد بدهم.

پولها را شمرد، مطابق با طلب او بود. بیش از یکسال حال من چنین بود که همه روزه به مقدار لازم از آن پول خرج می کردم و به کسی هم اطلاع نادم. تا اینکه روزی برای شستشو لباسم را دآورده بودم. یکی از بچه ها پولها را بیرون آورده و به مصرف همانروز رساند و تمام شد.

## ولادت سرور زنان عالم

فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در سال پنجم بعثت، در بیستم جمادی الثانی در مکه متولد شد.

ونسول رسول خدا ﷺ بوسیله حضرت فاطمه علیها السلام ادامه پیدا کرده است و این از معجزات اختصاصی اهل بیت علیهم السلام است. گفته اند که در حال حاضر در ایران ۴ میلیون سید و در عراق ۱/۵ میلیون سید و در اندونزی ۲۰ میلیون سید و در سایر کشورها نیز ۲۰ میلیون سید وجود دارد که جمعاً ۴۵/۵ میلیون سید در دنیا وجود دارد.

فاطمه (سلام الله علیها) پنج ساله بود که مادرش خدیجه (سلام الله علیها) رحلت نمود او در ۹ سالگی با علی علیهما السلام ازدواج نمود. و در سن ۱۸ سالگی در مدینه رحلت یافت.

#### تکبیر در عروسی

رسول خدا ﷺ شب زفاف فاطمه (سلام الله علیها)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند.

پیغمبر ﷺ سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (سلام الله علیها) و علی علیهما السلام شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا ﷺ هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.

#### رسول خدا بفدایش

فردای شب زفاف فاطمه (سلام الله علیها)، صبح هنگام رسول خدا ﷺ با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (سلام الله علیها) داد و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی علیهما السلام داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.

#### حرکت آسیاب بدون چرخاننده

روزی ام ایمن به خانه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) رفت و دید که حضرت خوابش برده و آسیاب بدون گرداننده می گردد و گهواره حرکت می کند و تسبیح می چرخد و صدای ذکر خدایم آید

و جاروب در حیاط جارومی کند! با تعجب نزد رسول خدا ﷺ آمد و جریان را عرض کرد. حضرت فرمود ای ام ایمن! بدان که دخترم هم روزه و هم خسته و هم گرسنه بود.

جبرئیل آمد که آسیاب را بگرداند و میکائیل آمد که گهواره حسین را بچرخاند و اسرافیل آمد که ذکر گفته و حیاط را جاروب نماید. و جبرئیل این شعر را می خواند:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرٌ مِنْ لَبَنٍ لَعْلِيٍّ وَحَسِينٍ وَحَسَنٍ كُلُّ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لَهُمْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ غَيْرِ حَزَنٍ

هدیه پیامبر به زهرا و علی

«وقتی صبح عروسی حضرت زهرا، رسول خدا به دیدار او آمدند. فرمودند هدیه من به شما این است که کارهای خانه را تقسیم می کنم. کارهای داخل خانه برای زهرا که نامحرم اورا نبیند و کارهای خارج از خانه برای امیرالمؤمنین.

در این موقع حضرت زهرا فرمود: وقتی رسول خدا این مسئولیت کار خارج از خانه را از من برداشت فقط خدا می داند چقدر من خوشحال شدم.»

سلمان و میوه بهشتی

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ تا مدتی سلمان از خانه بیرون نیامد. روزی از خانه بیرون آمد و در کوچه با امیرالمؤمنین علی عليه السلام برخورد نمود. حضرت فرمود دختر رسول خدا ﷺ احوال تورا پرسیده است.

سلمان گفت نتوانستم جای خالی رسول خدا ﷺ را ببینم لذا در خانه ماندم. ولی الحال خدمت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) مشرف می شوم. وقتی بحضور بانوی دو عالم رسید، حضرت فرمود روزی در حال ناراحتی نشسته بودم و درباره قطع وحی از خانه ما بعد از رحلت رسول خدا ﷺ فکر می کردم که ناگاه سه زن بلند بالا وارد خانه شدند و معلوم شد که اینها حوریه بهشتی هستند و برای شما و ابوذر و مقدار خرما می آوردند.

سپس حضرت چند دانه خرما به سلمان دادند. سلمان خرما را برداشت و از خانه بیرون آمد. درکوچه به هرکس می رسید او می پرسید سلمان با خود مُشک و عنبرداری؟ وقتی آنها را خواست بخورد دید هسته ندارند.

## حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

پدر آیت الله نجفی مرعشی، ختمی را برای پیدا کردن قبر فاطمه زهراء گرفته بود. امام باقر را در رؤیا دید، امام به ایشان فرمود: عَلَیْكَ بِكَرِيمَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ! وی تصور کرد که مراد امام، حضرت فاطمه زهراء است. گفت: من هم بدنبال آرامگاه شریفش هستم.

امام فرمود: مرادم مرقد شریف حضرت معصومه در قم است. خداوند اراده کرده بنا به مصالحی قبر شریف زهراء پنهان باشد ولی مرقد حضرت معصومه را تجلیگاه آرامگاه شریف حضرت زهراء قرار داده است.

این بانو در سال ۲۰۱ جهت ملاقات با برادرش ثامن الحجج علی بن موسی الرضا از مدینه بطرف خراسان حرکت کرد ولی در قم بیمار شده و در آنجا رحلت فرمود. حضرت امام رضا زیارتنامه ای برای زیارت این بانو تجویز فرمودند که از جمله عباراتش این است:

«يا فَاطِمَةَ اشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ». یعنی ای فاطمه! برایم در رسیدن به بهشت شفاعت فرما که تو نزد خدا گرانمایه و صاحب مقامی.

همچنین در تسبیح قبل از زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها)، امام رضا علیه السلام فرمودند: ابتدا ۳۴ بار الله اکبر سپس ۳۳ بار سبحان الله سپس ۳۳ بار الحمد لله بگویند.

### چهاربانو

یک حدیث آمد بیادم گفته پیغمبر است	آنچه پیغمبر بگوید وحی وحی داور است
آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه در نزد حق	آبرو دارند و این فرمایش از پیغمبر است
اولین فرد مسلمان است امّ المؤمنین	دین اسلام از خدیجه صاحب زیب و فراست
مادر زهرا ی اطهر، همسر ختم رسل	شوهر خود را در آغاز رسالت یاور است
فاطمه بنت محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> ، رحمة للعالمین	روز رستاخیز قدرش از همه بالا تراست

مورد اکرام بی پایان ذات ذوالجلال شوهرش      ساقی کوثر، شیرحق را همسر است  
 امّ پاک مجتبی و شاه مظلومان حسین مام      کلثوم است وزینب جدّه نه گوهر است  
 صدهزار افسوس با این حشمت و جاه و مقام      از جفای غاصبان حق شوهر، مضطر است  
 کی کشد امروز (اشرف) دست از دامن او      سایه لطفش چو فردا بانوان را بر سر است  
 زن مبتلّه!

امام رضا فرمود: زنی به امام باقر گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود: در نزد تو تبتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم.  
 امام فرمود: چرا؟ گفت: می خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه هم قبل از تو این کار را می کرد! زیرا هیچکس نمی تواند در فضیلتی از فاطمه پیشی بگیرد.  
 اگر حق خانواده نبود...

«امام سجاد علیه السلام: به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه ام فرو غلتند تا مگر شکر ده یک، از یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان، شمارش آن نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق، یکی از آنها را ادا نتواند کرد بجا آورم، به خدا سوگند نمی توانم، جز آنکه خدا مرا چنان ببند که در شب و روز و خلوت و آشکار، چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در حد توان خویش، آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم و دل خود را به سوی خدا متوجه می ساختم و دیده و دل بر نمی گرفتم تا خدا جانم را بگیرد و اوست بهترین حکم کنندگان.» «هزار و یک نکته درباره نماز»

عبادت امام عصر (عج)

«امام کاظم علیه السلام بعد از نماز عصر در بغداد فرمودند: پدرم فدای کسیکه شکمش فراخ و ابروانش پیوسته و ساقهای پایش باریک و فاصله مابین دوشانه اش، دور و رنگ چهره اش گندمین و میان

سیاه و سفید است و با وجود رنگ گندمی، زردی به واسطه بیداری شب پیوسته بر او نمایان است. پدرم فدای کسیکه شبها در حالی که در سجده و رکوع است، ستارگان رامی پاید. و...» «فلاح السائل سید بن طاووس»

### اولین مخلوق؟

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ پرسید: اولین مخلوق خدا چه بود؟

فرمود: ای جابر! نوری که خدا اول آن را آفرید و سپس از او هر چیز دیگری را خلق کرد. وقتی خدا نور مرا خلق کرد، تامدتی نور مرا در مقام قرب قرار داد. بعد این نور را چهار قسمت کرد. از یک قسم عرش را آفرید. از یک قسم کرسی را آفرید. از یک قسم حاملان عرش را آفرید و قسم چهارم را در مقام حُب قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک قسم لوح را آفرید. از یک قسم قلم را آفرید. از یک قسم بهشت را آفرید و قسم چهارم را در مقام خوف قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک قسم ملائکه را آفرید. از یک قسم خورشید را آفرید و از یک قسم ماه را آفرید و قسم چهارم را در مقام رجاء قرار داد. سپس آنرا چهار قسمت کرد. از یک قسم عقل را آفرید. از یک قسم علم و حلم را آفرید. از یک قسم عصمت را آفرید و قسم چهارم را در مقام حياء نگاه داشت. سپس آنرا به صدویست و چهار هزار نور تقسیم کرد و از هر نوری پیامبری را آفرید و از ارواح آنان، ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را بیافرید. (المیزان ذیل آیه ۳۲ بقره)



## برتر از فرشتگان

پیامبر ﷺ به علی عَلِيٌّ فرمود: ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید!

چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آنکه ما در توحید و خداشناسی، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگار بر آنها سبقت گرفتیم. زیرا نخستین چیزی که خداوند آفرید، ارواح ما بود که خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت.

سپس فرشتگان را آفرید و چون آنها ارواح ما را یک نور مشاهده کردند. امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است.

از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی بجز الله نیست.

پس هنگامیکه بزرگی محل (و مقام) ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا و یا پائینتر از او عبادت شویم!

پس هنگامیکه قدرت و قوّه ما را دیدند، گفتیم: لا حول و لا قوّة الا بالله العظیم تا بدانند که هیچ نیروئی جز نیروی الهی نیست.

و چون نعمتی که خداوند بر ما داده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، گفتیم: الحمد لله. تا بدانند که حقوق خداوند متعال بخاطر نعمتهائی که به ما داده چیست. فرشتگان هم الحمد لله گفتند.

پس فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمائی شدند.

سپس خداوند متعال آدم عَلِيٌّ را آفرید و ما را در صلب او قرار داد و به فرشتگان امر فرمود تا بخاطر احترام ما که در صلب آدم بودیم، بر او سجده کنند. در واقع سجده آنها بندگی خداوند بود و احترام و اطاعت آدم بود که مادر پشتش بودیم.

وچگونه از ملائکه برتر نباشیم و حال آنکه در معراج وقتی به آسمانها بالارفتم، جبرئیل برای نماز جماعت بمن گفت که جلو بایست!

گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری زیرا خداوند تبارک و تعالی پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تورا بخصوص برتری داده است. من جلو ایستادم و برای آنها نماز خواندم. البته فخر فروشی نیست.

وقتی به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل بمن گفت، پیش برو! ولی خودش ماند.

گفتم: ای جبرئیل! در چنین جائی از من جدا می شوی؟

گفت: خدایم دستور داده که از اینجا فراتر نروم.

من بالارفتم تا در جائیکه با خدا سخن گفتم.

ندا رسید که: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توام! مرا عبادت کن و بر من توکل نما که تو

نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجّت من در آفریدگانم هستی! بهشتم را برای کسیکه

از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای کسیکه نافرمانیت کند، قرار دادم و کرامتم را برای اوصیای تو

واجب نمودم و ثوابم را برای شیعیان تو قرار دادم.

گفتم: خدایا! اوصیای من کیانند؟

نداشد که: ای محمد! اوصیای تو همانها هستند که نامشان بر ساق عرش نوشته شده است. که اول

آنها علی بن ابیطالب و آخرین آنها مهدی امّت من است. (مکیال المکارم ج ۱ ص ۵۷)

## اخلاق عظیم رسول خدا ﷺ

امام صادق علیه السلام اخلاق پیامبر را اینگونه معرفی کرده است:

از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبار تر و شجاعت تر و عادل تر بود. هرگز دستش به نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود.

هرگز پولی نزد او نماند و بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد.

در خانه را خود می گشود و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند و آب وضو را بدست خود حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود و در حضور مردم تکیه نمی کرد و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هرکه او را به مهمانی دعوت می کرد، قبول می نمود و زیاد نگاه به صورت مردم نمی کرد و هرگز برای دنیا بخشم نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی سنگ به شکم می بست.

هرچه (سرسرفه) حاضر می کردند میل می کرد و انگشتر نقره در انگشت کوچک دست راست می نمود. خربزه را دوست داشت و هنگام وضو مسواک می نمود و ادب هرکس را رعایت می فرمود. و عذر هرکه عذر می آورد، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد ولی هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و هرگز خدمتکاران خود را نفرین نکرد و بد را بخوب جواب می داد و ابتدابه سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی یاد خدای کرد. «حیوة القلوب»

انس بن مالک درباره حضرت رسول ﷺ می گوید:

پیامبر به عیادت مریض می رفت. در تشییع جنازه شرکت می نمود و حتی دعوت یک غلام را قبول می کرد.

در جنگ خیبر در حالیکه بر الاغی سوار بود، به مردم حتی زنان و کودکان سلام می نمود.

من ده سال خدمتکار حضرت بودم، در این مدت همیشه بوی عطر حضرت به مشام می رسید. و بویی خوشتر از او به مشام نرسیده است. وقتی با شخصی دست می داد تا او دستش را نمی کشید، حضرت دستش را نمی کشید. و تا او ایستاده بود، حضرت هم می ایستاد و هرگز در مقابل کسی، پایش را درازنمود. هرگاه شخصی را سه روز نمی دید، احوالش را جویامی شد. اگر می گفتند به سفر رفته است، برایش دعا می کرد و اگر می گفتند مریض است.

به عیادتش می رفت. و اگر می گفتند درخانه است، بیدارش می رفت. «زندگانی پیامبر اسلام»

## زنده شدن حضرت سام!

در زمان پیامبر ﷺ عده ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند:

ما باقیمانده ملت‌های گذشته از آل نوح علیهم‌السلام هستیم. حضرت سام علیه‌السلام که جانشین نوح علیه‌السلام بوده است در کتابش آورده که هر پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر به علی علیه‌السلام اشاره کرد.

گفتند اگر از او معجزه ای بخواهیم می تواند انجام دهد؟

فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی علیه‌السلام فرمود با آنان به مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!

علی علیه‌السلام همراه آنان به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و سپس پایش را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز شد و تابوتی ظاهر گشت و از میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می درخشید و خاک از سر و صورتش می تکاندوریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:

«اشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله سيد المرسلين وأنتك علي وصي محمد سيد الوصيين وأنا

سام بن نوح!»

در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافه سام را با آنچه در کتاب آمده مطابق دیدند.

آنها گفتند: ای سام! ما خواستار خواندن سوره ای از کتاب نوح علیه‌السلام هستیم!

سام شروع به خواندن سوره ای کرد و سپس بر علی علیه‌السلام سلام کرد و در تابوت خوابید و زمین برهم آمد و مثل سابق شد.

آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خدا اسلام است. «بحارج ۴۱ ص ۲۱۲»

شیطه نیشابوری

شیعیان نیشابور شخصی بنام محمد بن علی را انتخاب کرده و امانتهایی شامل سه هزار سکه طلا و پنجاه هزار سکه نقره و مقداری پارچه و دفتری مهر و موم شده شامل هفتاد سؤال که در هر ورقی یک

سؤال نوشته شده بود به اودادند تا به امام بعد از امام صادق علیه السلام که در آن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شیطیه یک درهم و یک ژاکت به محمد بن علی داد تا به امام برساند. و گفت: این را به امام بده اگر چه کم است زیرا از فرستادن حق اگر چه کم باشد نباید حیا کرد! محمد بن علی با جریاناتی خود را به امام کاظم علیه السلام رساند. و امام جواب سؤالات را بدون اینکه مهر و موم آنها باز شود، دادند. اما اموال را قبول نکردند، و فرمودند: درهم شیطیه و ژاکت او را بیاور! وقتی آورد، امام آنها را برداشت و فرمود: خدا از حق حیا نمی کند اگر چه کم باشد.

ای ابو جعفر! سلام مرا به شیطیه برسان و این کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده و بگو که من قسمتی از کفنه‌های خودم را که پنبه اش از روستای خودمان، قریه صیدا که قریه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است و خواهرم حکیمه آنرا رشته است برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها، نوزده روز دیگر زنده هستی. شانزده درهم را خرج خودت کن و بقیه را بعنوان صدقه و کارهای لازم دیگر قرار بده! و من برای خواندن نماز بر بدن تو می آیم.

سپس امام فرمود: ای ابو جعفر! اگر مرا بر بالین شیطیه دیدی بکسی اطلاع نده! که برایش بهتر است و این اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمد بن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت و دید اشخاصی که امام اموال آنان را بلرگردانده همه پیرو عبدالله افطح برادر امام کاظم علیه السلام شده اند و فقط شیطیه بر صراط حق مانده است. او سلام امام را به شیطیه ابلاغ کرد و کیسه پول و کفن اهدائی امام را به اوداد.

همانطور که امام خبر داده بود، شیطیه نوزده روز بعد از دنیا رفت و امام بر بالین او حاضر شد و بر او نماز خواند و به محمد بن علی فرمود: سلام مرا به یاران برسان و بگو: من و هر کسی که امام است باید بر جنازه های شما در هر شهری که باشید، حاضر شویم. پس از خدا در کارهایتان پیرهیزید!

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی علیه السلام را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که

وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. ابیات امام بشرح زیر است:

باتوا على قلال الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تنفعهم القلال
واستنزلوا بعد عز من معاقلمهم	واسكنوا حُفراً يا بئس ما نُزلوا
ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم	ايبن الاساور والتيجان والحلل
ايبن الوجوه اللتى كانت منعمّة	من دونها تضرب الاستار والكُلل
فافصح القبر عنهم حين سائلهم	تلك الوجوه عليها الدود يقتتل
قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا	واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد اكلوا

«ستمگران در قله های برفراز کوه با نگهبانانی نیرومند بسر می بردند. ولی با آمدن مرک این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخهایی افتادند چه بدفرو آمدنی بود؟  
وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائی آمد که: کجاست آن تخت ها و تاج ها و لباسها؟  
کجا هستند آن صورتهایی که غرق در نعمت بودند. و همیشه زیر پرده ها و پشه بندها قرار داشتند؟  
ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده ها جواب داد: کرمها بر این صورتهای غلظند!  
یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرمها خورده می شوند.»

## آیه تطهیر

امیرالمؤمنین علیه السلام پاک بود همانطور که خدا می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

همانا خدا اراده کرده است که هرپلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شمارا پاک کند پاک کردنی. عده ای از اصحاب از جمله سعد بن ابی وقاص، عایشه، انس بن مالک، ابوهریره، ام سلمه وحتی عده ای از دشمنان اهل بیت علیهم السلام این آیه را مخصوص پنج تن آل عبا می دانند. وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا نه ماه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می رفت و این آیه تلاوت می فرمود. و در روایت دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا ۱۲ ماه در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می رفت و می فرمود: السلام علیکم با اهل بیت النبوة ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا واهل بيتي مطهرون من الذنوب. من واهل بيتهم از گناهان پاک هستیم.»



## آیه مباحله

آیه مباحله: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ پس بگو بیایید ما و شما با پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و نفسهایمان و نفسهایتان پس بهم نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

در مباحله رسول خدا ﷺ به همراه امیرالمؤمنین علیؑ که نفس رسول خدا ﷺ است و به همراه فاطمه (سلام الله علیها) و حسنین برای مباحله حرکت نمودند. و در روایتی فرمود خلق الله انا و علی من نور واحد. خداوند من و علی را از یک نور آفرید.

## آیه ابتلی

حضرت ابراهیم علیه السلام بوسیله اسامی مبارک اهل بیت علیهم السلام امتحان شد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾. آنگاه که خدا ابراهیم علیه السلام را بوسیله کلمات امتحان کرد و او هم کلمات را تمام نمود.

از امام صادق علیه السلام راجع به کلمات پرسیدند. فرمود: «اسئلك بحق محمد و علي وفاطمه والحسن والحسين.» خدارا به حق اهل بیت علیهم السلام سوگندداد.

## آیه مودت

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز محبت به

اهل بیتم.

چه کسی خویش و نزدیک و اهل بیت رسول خدا ﷺ است؟ آیا از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) افضل پیدا می شود؟ آیا دختر رسول خدا ﷺ خویش او نیست یا حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که رسول خدا ﷺ او را جزو خود می داند خویش پیامبر نیست؟ پس دوستی با اهل بیت کجاست؟ مودت با اهل بیت کجاست؟ آیا کسی افضل از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است که هم پسر عموی رسول خدا ﷺ است و هم داماد او و حمایت کننده رسول خدا ﷺ است. آیا کسی بالاتر از حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جزو خویشان رسول خدا ﷺ قرار می گیرد؟ پس مودت آنها کجا رفته است؟

## آیه تلقی

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» آدم علیه السلام از خدا کلماتی را فرا گرفت. و با آنها توبه کرد و

توبه اش پذیرفته شد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به کلمات فوق سؤال شد. فرمود: آدم علیه السلام خدا را بحق محمد و علی و

فاطمه و حسن و حسین قسم داد و خدا توبه او را پذیرفت.

از امام هادی علیه السلام راجع به کلمات مذکور سؤال شد.

فرمود: نحن کلمات ما آن کلمات هستیم.

## آیه ولایت

روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از اصحاب نماز می خواند. فقیری به مسجد آمد و تقاضای کمک کرد. ولی کسی به او کمک نکرد. ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام که در حال رکوع بود به فقیر اشاره کرد که انگشتر او را درآورده و ببرد. و در این مورد آیه زیر نازل شد.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ همانا ولی شما در مرتبه اول خداست و بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سوم آن کسی است که اقامه نماز می کند و در حال رکوع زکات می دهد.

این آیه خیلی روشن بر امامت علی علیه السلام دلالت می کند. و این برای اهل عدالت و بیروان حق روشن است. اما افسوس عده ای کورند.

داستانی درباره انگشتری که حضرت به فقیر داد نقل می کنند که مرد فقیر با اینکه گرسنه بود ولی دلش نیامد آن را بفروشد تا اینکه بناچار انگشتر را به نانوا داد و در مقابل نان خواست. نانوا انگشتر را در ترازو قرار داد و در کفه دیگر تعدادی نان ریخت اما کفه انگشتر همچنان پایین بود.

نانوا تعجب کرد و سیلی به فقیر زده و انگشتر را برای خود برداشت. سپس آن را به زرگرددادواز او مقداری پول گرفت. فقیر ماجرا را برای امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف کرد. حضرت باتفاق او نزد نانوا رفتند. و نانوا گفت که انگشتر نزد زرگراست. نزد زرگر رفتند و حضرت فرمود این انگشتر مال توست؟ گفت آری. حضرت فرمود پس اگر می توانی آن را خراب کن و دوباره بساز.

زرگرانگشتر را در آتش گذاشت ولی هرچه با چکش بر آن زد اثری نداشت! او با مشاهده این معجزه مسلمان شد.

## آیه اطعام

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ آنان در راه دوستی خدا به فقیر و یتیم و اسیر غذا می دهند و می گویند ما فقط برای رضای خدا به شما غذا می دهیم و از شما انتظار پاداشی نداریم.

«فاطمه (سلام الله علیها) و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فضه سه روز روزه نذری داشتند. روز اول فاطمه (سلام الله علیها) تعدادی نان تهیه کرد. اما موقع افطار ناگاه مسکینی درخانه را به صدا درآورد و تقاضای غذا نمود.

اهل خانه همه افطاری خود را به او دادند و خود با آب افطار کردند و برای روز بعد روزه گرفتند. روز دوم باز فاطمه (سلام الله علیها) مقداری نان تهیه کرد اما موقع افطار یتیمی درخانه را بصدا درآورد تقاضای غذا نمود. اهل خانه مجدداً نانهای خود را به او دادند و با آب افطار نمودند. روز سوم نیز فاطمه (سلام الله علیها) مقداری نان تهیه کرد.

ولی موقع افطار اسیری درخانه اهل بیت علیهم السلام را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه غذای خود را به او دادند و خود با آب افطار نمودند. روز چهارم وقتی پیامبر بیدار آنها آمد و مشاهده کرد که رنگ بر صورت حسن و حسین نمانده و اهل خانه دچار ضعف شدند، دستها را بدها برداشت. ناگاه آیات سوره هل اتی نازل شد و خدا از ایثار آنان تعریف نمود.

## آیه امانت

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ ما امانت (عهد و تکلیف الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمودیم، اما آنها امتناع کردند و ترسیدند ولی انسان قبول کرد و او بسیار ظالم و جاهل است.

(چون اگر به این عهد عمل نکند و قدر این مقام عظیم را نداند، بخودستم کرده و جهنمی می شود.)  
امام صادق علیه السلام فرمود وقتی که خدا ائمه علیهم السلام را آفرید، فرمود کسی در نردمن برتر از اینها نیست. آیا کسی هست که این امانت را بدوش بگیرد بارش را حمل کند؟ ولایت علی علیه السلام امانت خدابر آسمانها و زمینها و کوهها عرضه شد ولی بنص قرآن قبول نکردند که از عهده آن برآیند ولی انسان قبول کرد. پس اگر قدر بدانند بهترین عظمت است ولی افسوس که لایعرفه. قدر آن رانمی شناسد.

## آیه نجم

﴿فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ ﴿وَعَلَّامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾

در روایت مصداق جایگاه ستارگان را اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده اند. و یا ستارگان را علی علیه السلام و یازده فرزندش ذکر نموده اند در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من مانند خورشید هستم و علی مانند ماه و زهرا و حسن و حسین مانند ستارگان هستند



## آیه تبلیغ

بعد از مراسم آخرین حج وقتی رسول خدا ﷺ به غدیر خم رسیدند به مسلمانان فرمودند در اینجا توقف نمائید.

زیرا طبق آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند. همانا خداوند کفار را هدایت نمی کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی ع به مردم، نازل شده است. در این هنگام رسول خدا ﷺ خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستی که من در میان شما دو چیز پربها، امانت می گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: الست أولى بانفسكم؟ قالوا: اللهم بلى. آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی ع را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِمَنْ عَادَاهُ.»

هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را. «بعد از بیعت با امیرالمؤمنین ع، آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

روایات در ولایت امیرالمؤمنین ع

از رسول خدا ﷺ روایت شده که خدا فرمود: «ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی.» ولایت امیرالمؤمنین ع قلعه محکم من است که هر که داخل این قلعه شود از عذابم ایمن شود.

این روایت شرطی نداشت ولی امام رضا علیه السلام در حدیث سلسله الذهب از خدا نقل فرمود: کلمة لاله الا لله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. سپس امام رضا علیه السلام فرمود بشرطها و شروطها و انا من شروطها. که حضرت شرط این حدیث را ولایت ذکر می کند. زیرا با پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ، دیگر انسان گناه نمی کند. جنایت نمی کند. زورگوئی نمی نماید. و اگر کسی ادعای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بکند ولی اعمال بدی داشته باشد ولایتش ظاهری است.

### حدیث یوم الدار

سه سال نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنهان بود و چند نفری بیش نمی دانستند. اما ناگاه آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ خویشان نزدیکت را انداز بده! با این دستور، پیامبر در ابطح (مکه) بیا ایستاد و فرمود:

منم رسول خدا! شمارا به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت‌هایی که نه سودمی دهند و نه زیان می رسانند و نه می آفرینند و نه روزی می دهند و نه زنده می کنند و نه می میرانند، دعوت می نمایم. «همچنین پیامبر، چهل نفر از سران قریش را دعوت نمود و نبوت خود را اعلام کرد و فرمود: هر که اولین نفری باشد که با من بیعت نماید، او جانشین و وزیر و برادر من خواهد بود.

در این جلسه، تنها علی علیه السلام که اولین شخصی بود که اسلام آورد، با پیامبر بیعت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را جانشین خود معرفی فرمود. و گفت: «ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا. این، جانشین و برادر وصی من در میان شماست پس باید از او اطاعت نمائید.

در سخن دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَانْ-وصيي و وارثي علي بن ابیطالب.» هر پیامبری جانشینی دارد و جانشین من علی بن ابی طالب است. و فرمود: «علي إمامكم و خليفتي من بعدي.» علی بن ابی طالب پیشوا و امام شما بعد از من است.

آدم چه گفت؟ گفت که نور جبینش راتا از صراط درگذرم پیشواکنم  
موسی چه گفت؟ گفت که بی دستیاریش من کیستم که چوب را همی ازدهاکنم  
عیسی چه گفت؟ گفت که بی نیروی علی من کیستم که جای بچارم سماءکنم

ادریس گفت پیش علوم وعلای وی من کیستم که دعوی علم وعلانم

## اعجاز در تولد امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از راههای شناخت مقام امیرالمؤمنین علیه السلام، مسئله تولد حضرت در داخل کعبه بوده است. شیخ طوسی در امالی خود از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده که ما با عده ای از بنی هاشم در کنار کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد در حالیکه باردار بود آمد و پرده کعبه را گرفت و گفت! ای معبود یگانه! بتو و پیامبرانت و کتابهایی که فرستاده ای، ایمان آورده ام. و من تابع دین جد خود (فاطمه فرزند اسد فرزند هاشم فرزند عبدمناف نسبش به ابراهیم خلیل می رسد) هستم.

از تو کمک می خواهم. بحق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرد و بحق این طفلی که در شکم من است و بامن سخن می گوید، تولد این کودک را بر من آسان نما. ناگاه دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد داخل شد و دوباره دیوار بهم آمد. ما بلند شدیم و هرچه کردیم در کعبه باز نشد. و این داستان در زبان مردم معروف شد.

روز چهارم دوباره خانه خدا شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که کودک در بغل داشت، بیرون آمد. مردم اطراف او را گرفتند و از او استقبال نمودند.

روایت است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شد، ابوطالب او را در بغل گرفته و با همسرش بدرگاه خدا عرضه داشتند که خدایا نامی برای این کودک انتخاب نما! ناگاه ابری پیدا شد و لوحی از آن بیرون آمده و به سینه مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام چسبید. این کلمات در آن لوح نوشته شده بود:

«خُصِّصَتْما بِالوَلدِ الزَّكِيِّ الطَّاهِرِ الْمُنْتَخَبِ الْمَزْكِيِّ»

و اسم من شامخ علی علی اُشتق من العلی که خدا فرموده اسم او را از نام خود که علی هست انتخاب نمودم.

همچنین روایت شده که چون فاطمه بنت اسد از کعبه بیرون آمد هاتفی نداداد که ای فاطمه! نام این مولد را علی بگذار.

زیرا نام من علی اعلی است و من او را از قدرت و عزت و جلال و عدل خود آفریدم و نام او را از نام خود جدا کردم. و او را خود تربیت می کنم و به آداب خویش متأدب گردانیدم و او اولین کسی است که در بام خانه ام اذان بگوید و بتهارا سرنگون سازد.

گوهری شد از درون کعبه بیرون از صدف کرد بیت الله را با آن شرف بیت الشرف  
گوهری سنگین بها رخشان شده از بیت الحرام که ثریا تا ثریا را کرد کمتر از خزف  
ابوطالب چهار پسر و دودختر داشت. عقیل و طالب و جعفر و علی و فاخته و هانیه.

امیرالمؤمنین علیه السلام از نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله

- ۱- «من و علی از یک درختیم و بقیه مردم از درختهای دیگر هستند.»
- ۲- «من شهر علمم و علی در این شهر است. پس هر که بخواهد وارد این شهر شود، از در داخل شود.»

- ۳- «علی با حق است و حق با علی است و این دو همیشه با هم هستند.»
- ۴- «ای عمار! اگر دیدی همه مردم از راهی میروند و علی علیه السلام از راه دیگری. تو با علی برو.»
- ۵- «در معراج همه پیامبران را جمع دیدم، خدا بمن وحی کرد که از آنها پیرس که به چه چیزی مبعوث شده اند؟ منم از آنها پرسیدم. گفتند: مامبعوث شدیم به: شهادت «لا اله الا الله» و اقرار به پیامبری تو و ولایت علی بن ابیطالب.»

- ۶- «نگاه کردن به صورت علی علیه السلام عبادت است.»
- ۷- «ای فاطمه! من تو را به ازدواج شخصی در می آورم که اسلامش از همه با سابقه تر و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه عظیم تر است.»

- ۸- «اگر درختان قلم شوند و دریاها مرکب و جنیان حسابگر و آدمیان بنویسند! نمی توانند، فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را شماره نمایند.»

- ۹- «روز قیامت، علی بن ابیطالب را به هفت نام بخوانند:  
یا صدیق! یا دال! یا عابد! یا هادی! یا مهدی! یا فتی! یا علی!»

- ۱۰- «برای احدی عبور از صراط جایز نیست مگر اینکه علی علیه السلام جواز عبور او را امضاء کند.»
- ۱۱- «ای علی! هیچ بنده ای خدا را باحالت انکار ولایت تو، ملاقات نمی کند الا آنکه با حال بت پرستی خدا را ملاقات می نماید.»
- ۱۲- «ای پسر عمر! بدرستیکه علی نسبت به من مثل روح نسبت به جسد است. علی نسبت به من بمنزله نفس از نفس است. بدرستیکه علی نسبت به من مثل نور نسبت به نور است. بدرستیکه علی نسبت به من مانند نسبت سربه بدن است. بدرستیکه علی نسبت به من مثل پیراهن در تن است.»
- ۱۳- «ای علی! هرکه بعد از رحلت من، تورا دوست داشت، خدا عاقبت او را با امن و ایمان ختم می کند. و کسیکه با حال دشمنی تو بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است.»
- ۱۴- «ای علی! دست تو در دست من است و روز قیامت هر کجا من وارد شدم، تو هم وارد می شوی.»
- ۱۵- «بزودی فتنه ها شما را در بر می گیرد. پس در این حال با علی بن ابیطالب باشید. چون اوست اولین کسیکه در روز قیامت مرا می بیند و با من دست می دهد و او با من است در مرتبه بلند و اوست جدا کننده حق و باطل.»
- ۱۶- «ضربت علی بن ابیطالب در جنگ خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.»
- ۱۷- «اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند، همانا در قیامت، ایمان علی بر ایمان امتم بتازد و راجح خواهد بود.»
- ۱۸- «پیامبر در تفسیر آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ فرمود: ای علی! تو و شیعیان خیر البریه هستی و در قیامت راضی و مرضی می باشید و دشمنان شما محزون بوده و دستهایشان به گردن بسته است.»
- من و علی از یک نور در چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم علیه السلام خلق شدیم و خداوند پس از خلقت آدم علیه السلام ، نور ما را در صلب او قرار داد و ما باهم بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی امامت قرار گرفت.»

۱۹- «علی دریائی است موج زننده و آفتابی است نور دهنده. دست او از فرات بخشنده تر و قلب او از دنیا وسیع تر است. لعنت خدا بر کسی باد که با او دشمنی بورزد.»

۲۰- مَنْ اطاع علیاً فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله. هر که از علی عَلِيّاً اطاعت کند از من اطاعت کرده است. و هر که از من اطاعت نماید از خدا اطاعت کرده است.

۲۱- مَنْ انکر علیاً فقد انکرنی ومن انکرنی فقد انکر الله. هر که منکر علی عَلِيّاً باشد مرا انکار کرده و هر که مرا انکار کند خدا را انکار نموده است.

۲۲- «یا علی! حربک حربي وسلمک سلمی ودمک دمی وانا حربہ لمن حاربک ولا یجُبک الا طاهرُ الولادة ولا یبغضک الا خبیثُ الولادة.» ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است و صلح با تو، صلح با من است و خون تو، خون من است. و من جنگ کننده با دشمن توهستم. و حلال زاده تورا دوست دارد و حرام زاده تورا دشمن دارد.

۲۳- «إِنَّ الله تعالی اعطانی فیک سبغ خصالٍ أنت اولٌ من ینشق عنه القبر معی وأنت اولٌ من یقف علی الصراط معی وأنت اولٌ من یکسی إذا کسیت وینعی إذا نعیت وأنت من یسکن معی فی العلیین وأنت اولٌ من یشرب معی من الرحیق والمختوم الذی ختامه مسک» ای علی! خدا درباره تو هفت خصلت داده است. تو اولین کسی هستی که با من از قبر محشور می شویم. و تو با من در صراط می ایستی و شفاعت می کنی. تو اولین کسی هستی که با من ملبس به لباس بهستی می شوی.

تو اولین کسی هستی که با من در قیامت زنده می شوی. تو اولین کسی هستی که با من در اعلی علیین ساکن می شوی. تو اولین کسی هستی که با من از رحیق مختوم که آخرش مُشک است، می نوشی. تو اولین کسی هستی که با من در حوض کوثر ملحق می شوی.

۲۴- یا علی! انت صراط مستقیم. ای علی! تو صراط مستقیم می باشی. ای علی! کسیکه پیروی غیر امام کند، کافر است.

۲۵- ای علی! من اسم تو را در چهار جا همراه اسم خود دیدم: در معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم، سنگی دیدم که بر آن نام من و نام تو نوشته شده بود.

وقتی به سدرة المنتهی رسیدم، نام من و تو را نزدیک به هم دیدم. چون از آنجا به طرف عرش رفتم. در آنجا نام من و نام تو را نزدیک به هم نوشته بودند.

در سفر معراج به آسمان اول که رسیدم، قصری پر از طلا و نقره دیدم که فرشتگان اطراف آن بودند. پرسیدم این مال کیست؟ گفتند مال جوانی از بنی هاشم.

در آسمان دوم نیز که رسیدم، قصری پر از طلا و نقره دیدم که فرشتگان اطراف آن بودند. پرسیدم این مال کیست؟ گفتند مال جوانی از بنی هاشم.

در آسمان سوم تا هفتم نیز اینگونه بود. هنگام برگشت پرسیدم این جوان نامش چیست؟ گفتند: علی بن ابیطالب.

«قال رسول الله ﷺ انَّ حَلَقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِ الْحَمْرَاءِ عَلِيٌّ صَفْحَةُ الذَّهَبِ فَازَا دَقَّتِ الْحَلَقَةُ عَلِيَّ الصَّفْحَةَ طَنَّتْ وَقَالَتْ يَا عَلِيُّ حَلَقَةُ دَرَبِ بَهْشْتِ از ياقوت سرخ بر صفحه اي از طلاست که هرگاه کوبیده شود صدا مي کند: يا علي.»

### حجاج و انس بن مالک

روزی حجاج خونخوار، انس بن مالک را که خدمتکار رسول خدا ﷺ بود، احضار نمود و گفت تو در مورد علی عليه السلام چه می گویی؟ گفت: اهل بهشت است. زیرا اولین کسی بود که اسلام آورد.

حجاج گفت: وای بر تو او در جنگهای مختلف مسلمین را بقتل می رساند! درحالی که خدا می فرماید ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾. هرکه مؤمنی را عمداً بکشد مکافاتش ابدی شدن در جهنم است. انس ناراحت شد و گفت: من شاهد بودم که رسول خدا ﷺ سه روز غذا نخورده بود که جبرئیل مرغ بریانی برای رسول خدا ﷺ آورد. و گفت خدا سلام به تو رساند و این هدیه را فرستاد. رسول خدا ﷺ گفت: خدایا بهترین مخلوق را بفرست تا در خوردن این غذا بامن همراه شود. ناگاه امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شد و رسول خدا ﷺ با او مشغول خوردن شدند. حجاج گفت: تو دیوانه ای واشتباه می کنی! اگر تو را بکشم، مردم گویند که خادم رسول خدا ﷺ را کشت. ولی بیرون برو وبترس از اینکه این حدیث را بخوانی! انس گفت نمی توان پنهان کنم و تا زنده ام آن را نقل می کنم.



## معجزاتی از قبر منور امیرالمؤمنین علیه السلام

در کتاب دارالسلام نقل شده که چون سلطان مراد عثمانی تصمیم گرفت به زیارت مرقد علی علیه السلام برود در چهار فرسخی حرم، از اسب پیاده شد و امرا و دولتیان همگی پیاده شدند. علت را پرسیدند، گفتن چشمم که به قبة حرم افتاد، اعضاء و جوارحم به لرزه آمد بطوری که قدرت سواری نداشتم و پیاده شدم. گفتند راه دراز است استخاره کن که سواره بروی یا پیاده؟ استخاره کرد. این آیه آمد: فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی شاه فوری کفش را درآورد و با پای برهنه به حرم رفت. در آنجا محلی است که می گویند محل دوانگشت امیرالمؤمنین علیه السلام است. داستانش را پرسید، برایش داستان مرة بن قیس نقل نمودند. شخصی از منافقین گفت اینها داستانهایی دروغینی است که شیعیان درست کرده اند. شاه گفت من خودم فردا از مرقد علی علیه السلام خواهم پرسید. روز دیگر سلطان دستور داد زبان آن منافق را قطع کردند. زیرا راست بودن داستان برایش مشخص شد.

داستان مرة این است که او دارای ثروت زیادی بود. اما دین نداشت. یکروز درباره آباء واجدانش صحبت شد، به او گفتند همه آنها بدست امیرالمؤمنین علیه السلام (در جنگها) کشته شدند. او ناراحت شده وعده ای از افراد مسلح را جمع کرد و به بطرف نجف حرکت کرد. شش روز با مردم نجف جنگ کرد و وارد حرم شد و گفت: ای علی! تو پدران مرا کشتی! حال می خواهم قبر تو را نبش کنم! ناگاه دو انگشت شبیه ذوالفقار از قبر بیرون آمد و به کمر مرة زد و او را دو نیم نمود! سپس تبدیل به سنگ شد. اهل نجف آمدند و سنگ را از حرم بیرون انداختند. و از عجایب این بود که هر حیوانی بر آن سنگ عبور می نمود، بر آن بول می کرد.

گویند که وقتی نادرشاه خواست وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شود، جرأت نمی کرد و گفت زنجیری به گردنم ببندارید و مرا داخل حرم ببرید. کسی جرأت این کار را نداشت. ناگاه غریبه ای از بیابان ظاهر شد و زنجیر به گردن نادر انداخت و او را داخل حرم برد و بعد ناپدید شد. نادر دستور داد گنبدی طلائی برای حرم درست کنند. از او پرسیدند که بالای گنبد چه بنویسیم؟ گفت: «یدالله فوق

ایدیهم». فردای آن روز و زیر نادر گفت نادر سواد ندارد و این جمله برزبان‌ش جاری شد. اگر قبول ندارید از او پرسید که چه جمله ای بر گنبد بنویسیم؟ پرسیدند گفت یاد ندارم همان جمله دیروزی را بنویسید.

## آیات در شأن امام عصر علیه السلام

۱- ﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ «امام صادق علیه السلام: در موقع قیام قائم علیه السلام، اهل ایمان از یاری خدا

خوشحال می شوند.»

۲- ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ «لقمان ۲۰» یعنی خدا نعمتهای ظاهری و باطنی خود را

بر شما روزی کرد. «امام کاظم علیه السلام: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است که از دیدگان مردم مخفی است و گنج های زمین در هنگام ظهورش آشکار می شود و هر چیز دوری برایش نزدیک می گردد.»

۳- ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ «لیل ۲» «امام باقر علیه السلام: مراد از روز، قائم ما اهل بیت است که هرگاه

ظهور کند، بر دولت باطل پیروز می شود.»

۴- ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾ «سبأ ۱۶» «امام صادق علیه السلام: مراد امام زمان است که در زمان

او همه راهها ایمن است.»

۵- ﴿فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويِدًا﴾ «طارق ۱۸» «علی بن ابراهیم در تفسیر آن گفته است که: در

زمان قیام قائم، او از جباران و طاغوتها انتقام می گیرد.»

۶- ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ «نور ۳۵» «علی علیه السلام: او قائم ما اهل بیت است.»

۷- «والفجر» «امام صادق علیه السلام: فجر لقب قائم ما است.»

۸- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ «اسراء ۸۱»

۹- ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ «توبه ۳۳» (بوسیله او دین بر کل زمین ظاهر می

شود.)

۱۰- ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ «هود ۸۶» (او باقی مانده حجتهای خداوند است)

۱۱- ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ «قصص ۵»

(او حکومت مستضعفین را حاکم می سازد)

۱۲- ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ «نحل ۶۲» (او مضطری است که هرگاه دعا

کند اجابت شود)

## آیه نور

جابر گوید که وارد مسجد کوفه شدم و دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی بر زمین می نویسد و لبخند می زند. از حضرت علت تبسم را پرسیدم. فرمود: تعجب می کنم از کسانی که این آیه را می خوانند ولی به آن معرفت ندارد. بعد آیه ۲۵ نور را تلاوت کردند ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

فرمود: مشکات «محمد» است. «مصباح» منم. «زجاجة الزجاجة» حسن و حسین هستند. «كانها كوكب دري» علی بن الحسین است. «یوقد من شجرة مباركة» محمد بن علی است. «زیتونة» جعفر بن محمد است. «لا شرقية» موسی بن جعفر است. «لا غربية» علی بن موسی است. «یكا زيتها یضیء» محمد بن علی است. «لو لم تمسه نار» علی بن محمد است. «نور علی نور» حسن بن علی است. «یهدی الله لنوره من یشاء» قائم مهدی است.

## لیلة القدر

عمر و ابوکر دیدند که رسول خدا ﷺ سورة «قدر» را با خشوع و گریه قرائت می کند و آن را با حالی جانسوز می خواند. وقتی علت را پرسیدند، حضرت مطالبی فرمود از جمله گفت آیا می دانید که شخصی که هر امری بر او نازل می شود کیست؟ گفتند توهستی ای رسول خدا! فرمود آیابعد از من باز شب قدر وجود دارد؟ گفتند آری. فرمود بعد از من بر چه شخصی نازل می شود؟ گفتند نمی دانیم. حضرت دست مبارک بر سر علی علیه السلام نهاد و فرمود: اگر نمی دانید اینک بدانید که آن شخص بعد از من، این است.

قبرش مزار ملائکه است

رسول خدا ﷺ فرمود: الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات شهیداً. الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مغفوراً. الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات تائباً. الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مؤمناً مستکمل الایمان. الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات بشره ملک الموت بالجنة. الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات فتح له من قبره بابان الی الجنة. الا و من مات علی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات جعل الله قبره مزار الملائكة الرحمة.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت علیهم السلام بمیرد، شهید مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت علیهم السلام بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت علیهم السلام بمیرد، توبه کننده بمیرد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت علیهم السلام بمیرد، عزرائیل به او بشارت بهشت می دهد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت علیهم السلام بمیرد، از قبرش دو در به بهشت باز می شود.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت علیهم السلام بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار می

دهد.

## سخنانی از امام زمان (عج)

- ۱- «من باقی مانده الهی (ادامه دهنده پیامبران و امامان) هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا می باشم.»
- ۲- «لعنت خدا و فرشتگان بر کسیکه یک درهم از مال ما را از روی حرام بخورد.»
- ۳- «اموالی که شما بما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین هرکه می خواهد بما برساند و هرکه نمی خواهد قطع کند که آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما می دهید، بهتر است.»
- ۴- «در حوادثی که برای شما پیش می آید، به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.»
- ۵- «کیفیت انتفاعی که مردم در زمان غیبتم از من می برند مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند.»
- ۶- «زیاد دعا کنید برای تعجیل در فرج. زیرا دعاکردن در تعجیل فرج خود فرج است.»
- ۷- «هرکه این دورکعت نماز (نماز امام زمان) را در مسجد جمکران بخواند، گویا در خانه کعبه نماز خوانده است.»
- ۸- «امام خطاب به سید موسوی رشتی:  
شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله!  
شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!  
شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!»
- ۹- «ما از لغزشهایی که از بعضی از شیعیان سر می زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایست نموده اند که نیکان گذشته از آن دوری می کردند، مطلع هستیم.»

گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنان شما، شما را از بین می بردند. تقوا پیشه کنید و به ما اعتماد نمائید و چاره این امتحانی را که به شما رو آورده است از ما بخواهید.»

۱۰- «وقتی مهدی علیه السلام ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد بپرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم. و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند به طوری که علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است.

یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را برخورد بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.»

۱۱- «اگر شیعیان ما که خدا آنها را به طاعتش موفق بدارد، دلهاشان در وفایه عهد و بیمانی که با ما دارند، گردهم می آمد، از فیض دیدار ما محروم نمی شدند.»



۱۲- «از خدا بترسید و تسلیم امر ما شوید و کارها را بما بسپارید. پس بر ما است که شما را از سرچشمه سیراب بر گردانیم. همان گونه که بردن شهابسوی سرچشمه به وسیله ما بوده است. و در پی آنچه از شما مخفی است، نروید.»

قائم عليه السلام از مافی الضمیر مطلع است؟

خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلندگردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته هارا آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را بانیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد. او ولیّ به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است.

## علم مهدی علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی مهدی علیه السلام ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هرکس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم وحلم و کمال همه آنها در من است. و هرکه آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هرکه می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خود بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.

## سوراخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آوردند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد.. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سوراخ کرده و

ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و بدستور حاکم درکوچه های شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستورداد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خودمی میرد و خونس را برگردن نگیر!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود کسی تردید نداشت که همانشب خواهد مرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان علیه السلام توسل جستیم. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پر نور شد و یکدفعه دیدم که مولایم امام زمان علیه السلام دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا بتوسلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمای که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

## کودک دوازده ساله سنی شفایافت

«سعید چندانی» دانش آموز دوازده ساله سنی که در سال پنجم ابتدائی در دبستان محمد علی فائق زاهدان درس می خواند دچار سرطان در ناحیه شکم شد که او را در بیمارستان هزارتختخوابی تهران بستری سپس او را در بیمارستان الوند عمل جراحی کرده و غده ای به وزن یک کیلو و نیم از شکمش در می آوردند. اما در مدت کوتاهی جای غده پر می شود و پزشکان اظهار می دارند که با این رشد سریع غده، دیگر کاری از آنها ساخته نیست.

مادر سعید شبی در خواب می بیند که به او می گویند «سعید را به مسجد جمکران ببرید.»  
طبعاً یک زن سنی نمی دانسته که مسجد جمکران کجا است؟ ولی با پرس و جو او را به مسجد جمکران قم راهنمایی می کنند. او هم دست فرزندش را گرفته و در سال ۱۳۷۲ با پسر دیگرش «محمد نعیم» به قم آمده و به مسجد جمکران می رود.

مادر سعید اعمال مسجد را فراگرفته و با پسرش «محمد نعیم» اعمال را انجام می دهد. آنگاه عریضه ای تهیه می کند و آن را در چاه می اندازد و به امام عصر علیه السلام متوسل می شود.  
آن شب که شب چهارشنبه بوده است عده زیادی به مسجد می آیند و در مسجد به عبادت و نیایش و توسل به بقیه الله می پردازند. مادر سعید با مشاهده این امر، توسلش را بیشتر کرده و با الحاح و اصرار از امام عصر علیه السلام شفای فرزندش را می خواهد. همچنین موقعی که به اطاق مسکونی در زائرسرای جمکران می رود، دو نفر از خدام به اطاق او آمده و عزاداری می کنند و همگی برای شفای سعید دعا می نمایند.

ساعت ۳ بعد از نیمه شب، سعید در عالم رؤیا شخصی را می بیند که نوری او را فراگرفته و به طرف او می آید. نور به سینه و شکم او می رسد و سعید از عالم رؤیا بیرون آمده و چون چیزی متوجه نمی شود دوباره می خوابد.

صبح روز بعد وقتی می خواهد عصایش را بردارد و بلندشود، متوجه می شود که از درد شکم خبری نیست و بدنش سبک شده است. در آن وقت متوجه می شود که شفا یافته است و آن نور وجود مقدس حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده است.

روز جمعه سعید و مادرش به تهران رفته و به بیمارستان الوند مراجعه می کنند. پس از عکسبرداری معلوم می شود که سعید صحیح و سالم است و از غده بدخیم سرطانی هیچ خبری نیست.

## عالم وهابی شیعه شد

دکتر عصام العماد، فارغ التحصیل دانشگاه «الامام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد «ابن باز» م فتنی اعظم سعودی و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعا و از مبلغین وهابیت و نویسنده کتاب علیه شیعه بنام «الصلة بين الاثنی عشریة والغلاة» با آشنایی با یکی از جوانهای شیعه، با فرهنگ نورانی شیعه آشنا شد و از فرقه وهابیت دست کشید و به مذهبی شیعه مشرف گردید. سپس او کتابی به همین مناسبت نوشت. در این کتاب گفته است که وهابیت فهمیده اند که تنها مذهب آینده، مذهب شیعه امامیه است.

و از قول شیخ عبدالله الغنیمان استاد «الجامعة الاسلامیه» نقل نموده است که: وهابیین یقین دارند که تنها مذهبی که در آینده اهل سنت و وهابیت را به طرف خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی است.

همچنین شیخ ربیع بن محمد از نویسندگان وهابی می نویسد: باعث شگفتی است که برخی از برادران وهابی و فرزندان شخصیت های علمی و دانشجویان مصری، اخیراً شیعه شده اند. شیخ محمد مغراوی از دیگر نویسندگان وهابی: با گسترش مذهب تشیع در میان جوانان مشرق زمین، بیم آن داریم که این فرهنگ در میان جوانان مغرب زمین نیز گسترش یابد.

## منابع

- ۱- زنان مرد آفرین - محمدی اشتهاردی
- ۲- اصول سه گانه - سیدمرتضی زمانی
- ۳- ۹۶ مجله مبلغان پیش شماره ۲ - معاونت تبلیغ مرکز مدیریت حوزه علمیه قم
- ۴- فلاح السائل - سیدبن طاووس
- ۵- داستانهای شگفت انگیز از مسجد مقدس جمکران - حیدر قنبری قزوینی
- ۶- مسند احمد بن حنبل

## فهرست مطالب

- ۴..... غدیر خم.....
- ۶..... رحلت رسول خدا ﷺ.....
- ۸..... دعوت يوم الانذار.....
- ۹..... جنگ خندق.....
- ۱۰..... جنگ خیبر.....
- ۱۱..... جنگ حنین.....
- ۱۲..... علم و حکمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.....
- ۱۳..... آیاتی که بر مقام علی علیه السلام دلالت می کند.....
- ۱۵..... آیات دیگر قرآن در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام.....
- ۱۹..... عبادت امام سجاد علیه السلام.....
- ۲۷..... عبادت بی ولایت.....
- ۲۹..... ابراهیم علیه السلام و ملکوت آسمانها.....
- ۳۱..... روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء.....
- ۳۳..... تقسیم کننده بهشت و جهنم.....
- ۳۵..... حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضران!.....
- ۳۷..... شش صورت در قبر مؤمن!.....
- ۳۸..... پیامبر ﷺ و عالم برزخ!.....

۴۰	رجعت مردگان.....
۴۱	شیعیان در قیامت.....
۴۲	نجات از جهنم!.....
۴۳	خواهر رضاعی پیامبر در حضور حجاجّ خونخوار!.....
۴۶	دست علامه حلّی در دست امام زمان (عج).....
۴۷	کتابی نوشته امام زمان (عج).....
۴۹	بحرالعلوم یمنی شیعه می شود.....
۵۱	ابن قولویه (جعفر بن قولویه).....
۵۳	ملا محسن فیض کاشانی.....
۵۵	هدایت دو برادر.....
۵۸	تا یکسال پول لازم نداشتم.....
۶۲	حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و فاطمه معصومه (سلام الله علیها).....
۶۵	برتر از فرشتگان.....
۶۷	اخلاق عظیم رسول خدا ﷺ.....
۶۹	زنده شدن حضرت سام!.....
۷۲	آیه تطهیر.....
۷۳	آیه مباهله.....
۷۴	آیه ابتلی.....
۷۵	آیه مودّت.....
۷۶	آیه تلقّی.....
۷۷	آیه ولایت.....



۷۸	آیه اطعام.....
۷۹	آیه امانت.....
۸۰	آیه نجم.....
۸۱	آیه تبلیغ.....
۸۴	اعجاز در تولد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۸۹	معجزاتی از قبر منورامیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۹۱	آیات در شأن امام عصر <small>علیه السلام</small> .....
۹۳	آیه نور.....
۹۴	لیلة القدر.....
۹۵	سخنانی از امام زمان (عج).....
۹۸	علم مهدی <small>علیه السلام</small> .....
۱۰۰	کودک دوازده ساله سنّی شفایافت.....
۱۰۲	عالم وهابی شیعه شد.....